

و فایز شدن آنحضرت بدار السلطنت کیفیت رتل قرانی مغول و
 مرثیه بیدار اسلامیان و تخریب آن بلاد و روداد همون سال آنکه

بهر گامی که نواب نیز صاحب خاص گردید از راه جنگل باکری و اتری درک نور ابد و پاس
 شب فایز و دار السلطنت گشته لشکر خود را ازین طرفت جو فرود آورد و خود بچند خواص
 و چهار پنج صد سوار پیشین روانه قلعه پیش از رسیدن صبح صادق رسید و بهر افتتاح
 باب بنام در بانان صدای بزرگ داد سخنان رسالدار دولتخواه که بحر است آن باب
 نامزد گشته بود از رسیدن نواب صوف خوشدل شده در چپه های ابواب و اگر
 پس نواب داخل قلعه گشته سواران خود را بر بعضی کارخانجات گذاشته خود آداب
 زمین بوس بیوالدیه باجده سلطان بجا آورده بچهری جلوس کرد قلعیدار و السلطنت
 که داخل مشاوره نه ناردار بود چون راز خود بر ملا دید بخدمت نواب موصوف شتافت
 سخنان دولتخواهی نمود و عمل بجای نهادار زبان رانده در گرفتار پیش صراحت پیوسته
 نواب موصوف چه باری را با حضارش فرمان داد و بد کردار عاقبت خود نیکو ندیده
 در جواب گفته فرستاد که صاحب بر اینجانب حکم کردن چه مناسب است من باشما
 بیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ تر شده بجای آن تاکید فرمود تا آنها در خانه اش
 خریدیه در حجره را که از اندر و نش مضبوط کرده بود شکسته او را به تیغ و تیر و خست
 شمش را در غریبه بازار انداختند و خانه را عارت ساخته داخل تو شکنیان خاص
 نمودند و وقت اخیر آن مرد و پنهی گفت آتش که افروخته ام تا زندگی سلطان عالم پناه
 اطفالا نخواهد پذیرفت آری همچنان شد و زرش که جمیل و از زیور حیا و وفا آری است بود

خود پیغام کرده بخدمت خدام ملکه زمان خود را رسانیده بوساطت آن مخدومه تنقیح فرمود
 و عزت داخل حرم سرای سلطانی گردید آوی دیگر چنان روایت کرد چون زنار دار
 و خیم العاقبت با آن سلوک و عنایات نوازشات از رطل گران بغاوت مسیهت
 گردیده در وقت تجویز خاد خرابی افتاده بود زن پاک باطنش بر این معنی اطلاع یافت
 بر عمل شنیع و حرام خوری شوهر خود متنفر گشته نیربانی دایه بختاور و والده آنحضرت را
 از حرکات نامعقول شوهر خود آگاهانید بود آنچه که بعضی میگویند که سلطان بعد قتل
 زنار دار حرام خور زینش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نمود آه بهتان صریح و تمهید
 کرده اند زیرا که بعد قتل شوهر خود اگر بر این معنی رهنی بود خود را از انجام آواره می خست
 بلکه بهر حیل جان خود را ایگان می باخت قطع نظر ازین هنگام طلبید شستن هم بهر سبیل تن
 بر ضایعش ندادن خود را ضایع ساختن میتوانست القصد آنحضرت هم ده هزار سوا
 بسر کردگی قمرالدین خان بهر قزاقی بر لشکر و نگاه انگریز نامزد فرموده عثمان توجه به بندوبست
 دار السلطنت معطوف داشتند سپه سالار موصوف بعد عرصه سه روز تمامی بخاره
 و لمانه و راس گاوان لوکر را بانور گرده روانه کرده ذخایر و غلذات و جزآن اسباب
 ضروری و شرب و باروت طلبید شسته از راه سید منکل و مالور به بگاوشتافت سپه سالار
 سلطانی متوجهت که مخالف گشته تاکید ساخت تا قزاقان بلیاس لشکر بان مغول
 بر چند اول لشکر انگریز که سواران مغول و دور ساله تریب سوار انگریز بودند چون شیران
 آشفته در میان کوران خفته در خرید در افتاد دقیقه از وقایع خرابی فرود گذاشت نمودند
 پنجه از راس گاوپر غلات با دوسه سوار مغول غنیمت بردند عرض بهر روز سلحدراران
 و قزاق و افغانه و دکنیان پروانه دار خود را بر طلایه دار قزاقان کن هر دو لشکر

خلق کثیر اطعمه شیر شمشیر و اثر در تفنگ و سنان می ساختند و راه آمد و شد مردم در سده عکله نوعی
 مسدود نمودند که احدی پایی از دایره گاه لشکر در روز و شب تار بیرون نمی نهاد و در
 مقدمه نزاع و جدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بهادران منصوره
 رعب و بهراس بقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته غوری که از عدم مقابله حضرت
 سلطان بخود قرار داده بودند بخوف و بیم مبتدل گشته مشوش و متوهم تر گردیده بودند
 آمدیم بر سر اجبار نواب نظام علی خان و مرسته ناظم حیدر آباد خود در پانچ محل منزل و مقام
 گزیده امرار اربعه ممالک محروسه خداداد خصت کرد چنانچه ملک عیسی خان میران یا خنگ
 بانوج خود در تاخته قلعه گنجی کو بی و تارتیری و تار مری و غیره بسی چند ماه بضبط خود در آورد
 و چند آبادی بلاد اسلام یعنی ملک خدا و در ابا خاک برابر کرده جلو خانه و درخت خست
 و حافظ فرید الدین خان الحناط بموید الدوله بالشکر گران بطرف گئی در تاخت و قطب الدین
 خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابلش پرداخته اتفاقاً آن روز
 روی فیروزی مشاهده نموده برگردید و در دیگر پیش مخالف صفت آرا گشته تر و دشایان
 بطور رسانید و تلاش یغمای فوج خصم از حد گذرانید و در آن اثنا حضور طلبیده مع فوج
 خود متوجه دارالسلطنت پهن گشت حافظ مذکور چون تاب و طاقت افتتاح کو فیض حصا
 عرف گئی در اتباع خویش مشاهده نمود آن نواح را بجاروب غارت گرفته مر اجبت
 بگریه نمود و بسی اندک روز شهر کر پی و قلعه سد بهوٹ را که چون فقدان ذخیره حال
 قلعیگان با اضطراب رسانیده بود بضبط خود آورده با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده
 و ده ضرب توپ متعلقه شکن بمحاصره گرم گنده پرداخته و اوقات شبها روزی
 یکشایش قلعه مصروف داشت اگر چه بار حملات بعمل آورد و خطوط فریب دانه داشت

اما قلعه داران حصار کوه و پائین بنا بر جمعیت اسلام اصلا و سوسه و غدغه را بنام خود
 جان داده در وادان قلعه بگردان غنیم سر باز زدند و از انواع آتشازی و شلک توپ و
 تفنگ و می دلیری یورش کتان را سیاه میگردانیدند و سرداران مرهه از سر کرده
 پونه رخصت یافته به تسخیر قلعات متصل سرحد خود همت برگماشتند و جوق جوق سپاه با
 بهر ناحیه و بهر سمت بهر تاخت و تاراج مساکن و موطن منتشر ساختند چنانکه پیرامون
 تاظم صوبه مرج بعضی قلاع و بقاع آن طرف جنگ تیر و تفنگ بعضی بصلح و عبرت مسای
 تسخیر کرد و ضمیر ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعه و بار واری را
 بزخایر و آلات و ادوات حرب و سپاه مستحکام داده محصور گردید و هر چند اهل غنیم از اطراف
 قلعه هجوم کرده یوشهای شایان نمودند اما اهل حصار بهارش چوب و تیر و تفنگ و
 خشت و سنگ آتذر و در نظر و رسانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار گشته
 خسته گشته غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه وادت سلواری و بهادری واد چونکه سر
 و باروت و ذخایر نخرچ در آمده لاچار قلعه بعد عید و پیمان بمخالفان سپه ده باد و نبار و در
 جنگی اسپر غنیم گردیده مع جمعیت خود بجای محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت
 جیلی بکار برد از آن خود تا کید کرد که خان ضرور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرست چون
 این خبر به جمع خان صدر رسید برقرار مدار آن بخت برگشتگان لاجول خوانده دل از رستی
 خود برداشت و دلیرانه با همراهمان خود همت گمراهی گشت مخالفان چون مورخ
 بران گروه هجوم کرده تبیح و تیر و آوختند هر چند سلطانینان همه تبیح نموده تا مقدر
 بدفع اعدا پر و اختند اما بعد تلف هزاران اهل ضلال پله اسلامیان سبک گردید خان
 شجاعت نشان زخمها برداشته و سنگ گشت مغول محبوس بر کوه نر کونده ماند و عیش

پایمال هم ستوران مخالفت شدند پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع منسحبند
 احصاء گردید و بجای تخت سلام رام رام رواج یافت شهری نیست پیر کتیبه از راه ساونلو
 بعد ضبط اطراف و جوانب به هرین بلی رسیده شوم شکر نامی پالیکار اینجارا که امیر و
 همرازش بود بر سر دراشت نشانده و پیشتر کوه چیده بضبط صوبه سر کامیاب شد و
 پیر سر امیر ناظم مرح از بندوبست دبار و از وانگول و مرجان و ساونلو و غیره فرست
 یافته چیتیل درک رسیده و قولنامه بنا بر سپردن قلعه بخود موسوم دولتخان فرستاده
 متعهد گردید اگر با من طرح مرافقت انداخته قلعه سپاری جاگیر چهار لک و پیه مقرر کرد
 شود و بهیچوجه مزاحمت بمال متاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعدا شکنی
 بود ظاهر اباقبال بن معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز ملاقات
 گشته رو برو حسب سخاوت سوال و جواب خواهم ساخت غنیم بر این معنی خوش و خرم
 گشته منتظر وقت بود چون شب بخان دولتخواه باد و رساله اسد الهی و هزار پیاده هزار
 از حصار بیرون آمد این اراده که پنجمش پیوسته باز وی سعی بکشاید راست متوجه
 لشکرش گردید چون آن همه در وسط لشکرش رسیدند چنانکه شراب خورد بود در حالت
 نشه بندوق سر کرد اگر چه آن دولتخواه از روی غضب همچو نجا و اقبال کنا نید اما تمامی
 لشکر غنیم از صدای بندوق بهر سیده مستعد جنگ شدند پس دولتخواه مذکور بلا اندیشه
 حمله کرده دست شجاعت بر کشاد و بضر بصر صام و حسام تارک شکافت کسوت حیات
 دلیران هند و ثرا در چاک زد و فتنه مستی جمعی کثیر را فرو نشانده با تشکره آخرت فرستاد
 تا آنکه همه سپاه خصم متفرق و پیریشان شده با سر داران خود راه صوبه سر اگر فتنه آن دولتخواه
 که بزور بازوی دلاوری اعدا را منترم گردانید با همه سامان آن لشکر و اخیام و افراس

بانند وزیرین آلات حرب و پرچاشن مظفر بهار المقمرا جعت نمود تاظم مرج از سراره گراسه کوه
 مدگیری شد و مادهور او نام همیشه زاده خود را به سنجیان کوه نامزد کرده خود با گران رسد غلات و مو
 بعزم الحاق از لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار موصوف بعد پاتزده بیست و نه
 به بندوبست تمام و احتیاط سامان رسد از راه بروی و چین پٹن عازم دارالسلطنت
 پٹن گشت پیادہ نامی سپه سالار سلطان یعنی قمر الدین خان که جنگل ماکری دیرین بودند
 در شبهای تاریک درهای رستمانه به لشکر انگریز نموده هر شب پنج صد شخصت نفر از قوم
 بنجاره مع راس گا و پر غله گرفته می آوردند و گاهی گنجانان غلات را گرفته گوش پونی
 می بریزند کسی که پونی می آورد یک هون و هر که گوش می آورد یک پرتاب و هر که راس گا و
 پر جوال می آورد پنچ و پیه و کسی که سپ از ان لشکر کشیده آورد دو هون از قمر الدین خان
 انعام می یافت و هر روز قزاقان گرد و پیش آن لشکر هنگامه آرا گردیده بحال اکثر سپاه خصم
 تصدیع کمال می رسانیدند و بار بار اهل بیبر پزیشان می ساختند اکثر راس گا و ان
 پز رسد و ذخائر را مابنده می بردند تا آنکه هر گاه لشکر انگریز فانی نواح کرکیت گردید جز
 چیزی رسد و غلات ذخیره در ان لشکر نماند اتفاقا آن ایام بارش بود و آب جوی
 گا ویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانیان حسب فرمان والا
 چهار پنج تبیری پیش و بنا ساخت با توپ و تفنگ استحکام داده مستعد بودند پیش از مدین
 صبح سپه سالار موصوف پیش آهنگ گشته بزور بازوی دلیری و تمورد و تبیری تسخیر
 کرد و جنرل منیڈس با ابنوه کثیر بر کوه چو کری کٹ حمل نموده بلا اندیشه در تاخت سپه دار
 آنجا که سید حمید بود از بالای کوه چو شکلی بای توپ بندوق چنان رنجیت که از صد
 پراگتگی تمام جمعیت حمله آورد و دهر چند اهل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما

اما بعد تلف هزاران مرد کار بی نیل مقصود بر گردیدند در آن اثنا دو رساله فزنگی روی از م
 بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپهسالار که ما بین کوه چوچک و قلعه بود در تاختند آن مرد
 دلاور از دور توپ اندازی نموده چونکه نزدیک رسیدند توپها گداشته بر روی مخالفان صفت
 کشید و پای ثبات بزمین قارفتند در امر مجاریه و مدافعه غایت سعی بظهور ساینده

زهر دو طرف مردم تیز جنگ	بخون زیر هم تیز کردند جنگ
بخون بسکه جان فت بیرون رفتن	زمین را در آورد جان در بدن
زهر دو طرف ماجرا شد دراز	منی شد گر بهای اندیشم باز

غرض به تفنگ سنان و شمشیر آتش نشان داد شجاعت داده خان خلیل مجروح و اسیر
 مخالفان گشت و همراهیانش بحضرت اسلام و دینداری حرب عظیم نمودند و یک جا بهای
 شهادت پیموده بگلگشت خلد برین شتافتند القصة تا پانزده بیست روز سپهسالار انگریز
 قطره زن وادی ترود گشت و فکر تدبیر قلعه کشانی بشین از قیاس نمود هرگز صرفه در ستیمن
 و آوزید علاوه برین رسد غله گردید چنانکه فغان الجوع از هر سو بر سر تا قطع نظر
 از گاه و همیشه آثار بیخ را چهار دو سپه سرخ مقرر بود لکن کسی از چشم نمیدید و بیهوش و بی یک آثار
 آرد خشنخاش سرخ یعنی راگی و یک آثار روشن گاؤ به پشت و سپه و یک چوزه مرغ به یک
 هون پول می آرزید بعضی وقت آنهم بهم نمی رسید و اهل فزنگ تاب فاقه نیاورده
 حسب التاکید سرداران خود گاوان توپ کش را گشته از اکل گوشت آن حواس نشبری را
 درست تر داشتند چونکه سپهسالار موصوف آثار خرابی به لشکریان خود ظاهر دید و خبر
 تاراجی غلات رسد گران که از طرف ملیوار بیدر قه شالیست می آمد در ولایت از دست
 قزاقان غازی خان بید و سلیاران توپ سید صاحب بغارت رفت و اهل بدر قه

یکسری تلف شده همه غلات و سامان آنجا در داخل موکب ظفر کوکب گردیده بود نیز مجموع قیمت
 به تشویش تمام بعد مشاوره و تجویز بعزم خود داری به آمد چه توپها را در جایی زیر زمین
 پنهان ساخته تمامی چوبینه آتش داده اسپان لاغر و دم خیز را از طباخچه باز کرده از راه
 کبری کوچه مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایه راه مزاج عاقلانه پیوسته
 پنج ششش بانگ میوه خشک ترسید رفته بانداران حضور از طرف منشی حضور موسوم منشی
 سپه سالار موصوف تملیح داشت بعضی سرداران آن لشکر نظر افکندش بی پروا و او را
 را انعام داده و سپس فرستادند و جواب دادند که درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
 بالغرض تبصیر تمام راهی گردید و توپهای جلو که ضرور بود سپاه بیان از دست خود می کشید
 و سه روز از صبح تا سه پیر و نزدیک فرسنگ راه طی می کردند بمشاهد این حال اگر چه بعضی امر
 و خوانین دولتخواه بجزو سلطان عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر حکم شود
 با سپاه خونخوار تعاقب نموده سنگ تفرقه بر آن جماعه نیم جان می اندازیم و بزور بازوی
 شجاعت یک یک را اسیر کرده حاضر حضور می سازیم اما رای عالم آرامی عقول و زمین
 صلاح درین باب نقرمود و شجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز نمود پس
 سپه سالار موصوف باندیشه خرامان خرامان روی عزیمت باتری درک آوز قلعه
 آن کوه از مشاهده انبوه کثیر دل بهادری از دست همت باخته مع کلید حصار استقبال
 کرده مورد الطاف سپه سالار موصوف گردید و ذخیره بامواشی بسیار در آن مکان
 همدست گشته در تسکین سپاه شد باری بقیمت یک روپیه سه راس گوسفند و
 یک بون سه راس گاو از بازار به دست میشد و گرسنگان تاب ناکه نیاوردند فقط
 گوشت گاو و گوسفند خورده اکثر مردم از عارضه بچش در گذشتند با این غایب میباشم

یک آنه بهم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دوروز مقام کرده چند راسان گاو بهم رسانده
 بتوپ کشی داد و از اینجا پیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف اُور درک رسیده بود
 که پرسرا هم بها و هر هفته مع سامان رسد و ذخایر آمده ملحق شد و اعانت فرادان امول
 آن مهم بعمل آورد خصوصاً بنجارهای خود را به لشکرانگریز فرستاده جوالهای غلات و
 کنائید چنانکه در یک روز فی روپی دو آتار برنج و چهار پنج آتار جوار و غیره بهر کس
 بهم رسید تا لشکران انگریز از دستبرد جمیع چندی خلاصی یافته بودند کرنل ریڈ که به وفور
 سامان آذوقه و ذخیره و رسدگران فایز ننگا و شده بود جوال جوال غلات هر قسم
 و بهل بهل شراب نان سبب سبب ماکیا نهاد قاز و ببطور مرمره گو سپید و گل کله راس
 گاو به لشکر رسانیده مورد نواز شات سپه سالار خود گردیده در جلوی این نیکو
 خدمتی و هواخواهی تحصیلاری ننگاور و هسکوٹ و کولار و موڑوا گل و هسکوٹ
 مع وکالت پالیکاران آنصوب سرفرازی یافت سپس سپه سالار موصوف چند
 سرداران را مع فوجهای شایسته به تسخیر ماکری درگ و نندی گڈه دستوری داده
 پیشتر کوچانید کرنل کوڑی بسط پلین و یک رساله انگریزی نندی گڈه را محاصره کرده از اطراف
 جنگ انداخت و کرنل ریڈ هم از کولار به شصده سپاهی قصد اعانت کرنل کوڑی کرد
 بطرف آن کوه شتافت و سعی موفوره بکار برده با وجود برداشتن زخم تیر و تفنگ بر
 ران خود و بجهده روز دیوار قلعه شکست بعد از آن شبی جنرل مینڈس در موصوف آمده اقا
 داشت و اهل فننگ ابعانی غنایم و زنان محصور که به سبب ناخبر به کاری لطف علی بیگ
 بخشی آنجا بسیارن و مرد قلعه بند شده بودند حکم پورش داد چون آنها در تاختند
 بیگ حمله برکوه برآمده بیپا کانه متصرف اموال و اجناس و زنان محصور گشتند و تاراجی

عصمت هزاران عورات کردند بعضی از آنها بیاس ناموس و ننگ دینداری از کوه زیر
افتاده جان خود را فدای عصمت ساختند بخشی نزد کور سلطان خان تسلط را آنجا
اسیر آمد و ماری درگ هم بجنگ سه روز آخر به صلح منتهی گردید

ذکر رسیدن سکندر جابه فولاد جنگ بن ابواب نظام علی خان
باشیر الملک سپاه کثیره لشکر سپه سالار از طرف پانگل خت
و تاراج کردن فتح جیدر شهزاده فوج محاصره کوه مدگیری و
کشته شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدوله بر سواد
کورم کنده و قاتلن سپه سالار موصوف کرت ثانی لیسرنگین
و رسیدن هر پشه باشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان
و سپه سالار موصوف بر حسب صواب دید هر دو شریک مع یکدیگر
کیفیات و داد سن یک هزار و دویست و هفت هجری آنکه

بعد معاوت سپه سالار موصوف نیل مقصود از سرزنگین سلطان دیشان بسلاح
عقل دورین پس از پایاب شدن آب جو فتح جیدر شهزاده کلان را باشکران
مبلغ ماهیانه یکساله که محصوران گرم کنده که تردد اعدا شکنی او نشان منظور ملازمان حضور
شده بود مخرجین فرمودند چون شاهزاده از پیشگاه حضور فیض گنج دستوری یافت از راه
تری کیر لطف صوبه سراروی توجه آورد و لشکر خود به پناه جنگل ماکل در می بوکایت
فرود آورده خود جمعیت قلیل که از تمامی سپاه انتخاب کرده بود مع نقد بر سبیل بیچار

بطرف گرم کنده شتافت حافظه کورازین معنی خبردار شده تبهیتمه اسباب محاربه پرورد
 بمقابله برآمد که یک ناگاه شاهزاده جوان بخت معجبانان اسپان انگشت دست
 بازوی شجاعت برکشاده جراتی نمود که فریادی بران در عالم شجاعت تصور نباشد و باندک
 سعی حافظه از بسی پاره بدن جدا ساخته بر سر نیزه گردانده و تابا عیش همچو اوراق یکسر
 متفرق گشته بطرف گرم کنده پناه گزینسر کردند و اهل مورچال دست از مال و متاع خود برداشتم
 مترود و ادوی آنها را گشتند پس شاهزاده بلند اقبال مظفر منصور اسباب و جمیع اثاثه
 مقهوران با اعلام و خیام برداشته بقلعه روانه نمود و مصاحبه مورچال را آتش زده نقد
 موجب اهیانه حواله قلعه کرد و ترغیب بزم و پرچاش بشیره ساخته قبض الوصول نهاد
 مذکور گرفته سالم و غانم بطرف مدگیری شتافت و سکندر جاه و مشیر الملک که بابست پنج
 هزار سوار و ستمی هزار پیاده بر سواد موسس بی و یلیپاری که مفرده کرده ای گرم کنده
 است فرود آمده بودند باستماع این خبر بر اسان شده بجنگل و کوستان سنکل پناه
 پناه گرفتند شاهزاده شیر سیرت از انجام مسافت دراز طی کرده شبها نگاه بر محاصران کوه
 مدگیری که فوج مرهطه بود هنگامه روز در خنجر پاسبان ساخت و سر سرداران فوج را چون گوی چرم
 و وز بچوگان شمشیر عبرت در انداخت جمعی کثیر را با تشکده عدم فرستاده مظفر فایز حضور
 گشت و قمر الدین خان همدران روزها بگردآوری رسد غلات و مواشی و غیره سامان
 ضروری دستوری یافته بطرف نگرشافتند بود پس بعد دو هفته سرداران مغول بالشکر
 خود از راه بنگلوی چاده پیا شده بر سواد خانان بی با سپه سالاران گزین علی گردید و چون
 فرصت جنبل میندس بعد تسخیر کوه مندی گنده با جمعیت گران بطرف بار محل شتافتند
 قصد تسخیر کشن آیر می کرد و شبها نگاه بمجموعه حمله کرده غارت ساخت و بر کوه صعود کرده

تا در وازه حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبردار شده بمدا فعه پیش آمدند و با وصفت
 قلت سامان و سپاه حرب در کمال هوشیاری و حزم با استحکام هیچ و باره پرداختند
 و بریزش توپ و تفنگ جنرال حقه های آتشین و سنگ اهل حریت را نهیمیت دادند و
 بشجاعت تمام بر عقب منترمان عبور کرده اکثر سپاه مخالفان را زهر مرگ چشانیدند پس
 جنرال را بنجامعا دوست کرده فائز لشکر شد و کرنل کویری پیشتر مع فوج خود بجمع فتح تندی گره
 از راه ننگور و مسور لطیف را می کویره رسیده دلهای قلعه داران آنجا بکن سخنان فریب
 و خاطر داری و نرد بان تقدیمایان تسخیر کرده بعد پانیدن چند گول توپ بنا بر بملحت کوه
 مذکور را مفتوح نمود و همانه گذاشته برگردید القاصه چون ایام بر شگال منقضی گردید سپه سالار
 موصوفت بالشکر ناظم حیدر آباد بعزم تسخیر دار السلطنت سرریگ پین طشور و تهاش اودا
 و منترلهای دراز در نور دید و از راه چن بین و اتری درگ بر سواد کری کویره رسیده یک
 روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعچه کری کویره چند نیر کرداران محافظان
 از میان کوهچه های هرور بدو پر شب پیش آهنگ شد و بر تیرهای کلسبیتور اعیان
 و ارکان آن دولت بے سیاست بے مرست بود و سپاه هم چندان نداشت حمل کرد
 بضبط خود آورد و شلک زمان روی خود به اردوی خاص نهاد آنحضرت که بالشکر خود
 این طرف جوی خیمه سر بریده آراشته بود و جاسوسان و منبیهان اخبار را را کین
 بغاوت دتار از رسیدن یک تازان میدان جلادت و هوشیاری خبر رسانیدند
 یکبار فریب خوردند چون فرصت نرم اعدا شکنی یافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده
 تفنگچی و کماندار متوجه قلعه دار السلطنت شده احکام دهند و خود بدولت سوار شد و
 با فداییان محدود روی توجه بزم خصام آورد اتفاقا در تاریکی شب ابل موکب سلام

با استقلال تمام مشغول جلال و قتال شدند نیز خوش و بیگانه نکرده با یکدیگر جنگیدند در آن
حالت امام خان سپه دار و میر محمود سپه دار با سپاه خود سر راه فرنگیان گرفته و داد و ستد
و مردانگی در دادند و تا بقدر و در مار نخوت از روزگار سپاه اعاد می هوشیار بر آورده آخر
بسیر جنان قدم گذاشتند درین فرصت خیزل میندسین دلاوری و چابکی تمام در تاخت
بیک حمله حصار شهر گنجام و لعل بانج که اگر چه با خندق و برج و باره استحکام تمام داشت اما
بقصور مدی خان صاحب یوان در اساس سلطنت رخنه عظیم بدید آمد چنانچه در آن شب
تمامی محافظان حصار مذکور را بجهت حضور بهانه تقسیم با هیانه طلبیده پیش دروازه قلعه
جمع کرده برج و باره را حالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر بمسامع جا
و جلال رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید و در ساله اسد اللهی را به پیغمبر
بتیری که شبانگاه آنگر زریان گرفته است نظهار خود ساخته بودند نامزد کردند چون روز روشن
شد هر چند سالاران مذکور با زاری و توبه باز می آمدند و بران تیری حمل کرده
تا پای حصار رسیدند اما به سبب بودن سپه سالار موصوف در آنجا همراه ایشان را تهور
زیاده شد پای ثبات نشسته حمله آوران را برگردانیدند چون بحملات کرات و مرآت
شاهد فیروزی رخ نمود و اکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانینان معاودت بقلعه
نمودند پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعه دار السلطنت را بتوبه و توبیخ و توبیخ
و جرم انواع آتشباری آراستند و محافظان تهور توامان در هر دو جانب گماشته از غایت
حمیت اسلام و شهامت فرمودند تا کار گذاران امور جنگ سایبانهای مخمل فرنگی و
اطلس خط ساری و زربفت رومی بر سر هر برجی از برجهای دار السلطنت برافراشته با وصفت
استعداد مانع دخول خصام و کمال حزم و استحکام کلا و نشان پری رخسار و مطهران

شیرین گفتار جمع کرده بمعاینه قرض طرب اشتغال عیش و عشرت شبها را زنده داشتند
 و تمامی سوار بطرف میسور روانه شده بودند بعد دو روز پسر ام بهاد و هری نیت بالشکر
 خود رسیدند بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و شیر الملک با فوج خود بروقی تالاب
 مقام گزیدند سپاه انگریز چنانکه بسیار کسب بسیار موصوفت مرحلا از طرف گنجام جنوبی قلع
 احداث ساخته مورچه شرقی قلعه این طرف چون با کرده مستعد کارزار بودند چون که حرات شجاعت
 ذاتی آنحضرت را همگنان بواجبی می دانستند بلکه از نظر من الشمس بع و هر سه دولت مند نبرد آریا با هم
 مشورت نمودند که ایام مجاریه و محاصره بامتداد خواهد کشید و ختم مناقشه و پیکار سهول ترین
 و جوه صورت نخواهد بست و خلق پیشمار بعد صدمه تلف خواهند رسید بهمان بهتر که کار بمصاح
 و آشتی بر آوریم در آن اثنا سلطان دانش آگاه هم محاصرت و مخالفت ستد دولت مند
 را موافق رای وقت پسند خودند پذیرد و تجویز بعضی دولتخواهان صواب اندیش و کلارا
 نرو سپه سالار موصوفت و مره بشه با تحف و هدایا فرستادند تا او کلاد در تحریک سلسله اتحاد و
 اتفاق شمر ایوا پیغام بجا آورده اظهار موافقت کردند و عیار اتفاق را بر اهل سخنان
 ملائیم و اخلاص از صفحه دلها شستند سپه سالار مغری الیه موافقت حضرت ساطعانی را
 فوزه عظیم استم دل بر اقبال پیام آشتی داشت و جنبل میشدس بر این معنی گوش خوانند
 و بعد دو و بدیل بسیار از سپه سالار حضرت گرفته بر تیری شو بار سپید که بینی قلعه توان گفت
 و سینه خفا سپیدار بجز استش زافر شده بود در تاخت و آن در مجمع هم بر جدال و قتال
 استقبال کرده پای ثبات بیدان دلیری فشر و با استعداد پند و قوت آتش بازو سنان
 و تیغ جان شکار با سپاه خصم در آن نخت و کوشش و پایداری چنان تقدیم رسانیده
 که فریدی بران در عالم بهادری امتحیل نباشد آخر گوی صفر را بچوگان شجاعت در پ

و اهل یورش تاب نیاورده پس پاشند بعد دو ساعت که سپاه منصور در نخت و نیز و اکل
 شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم برداخته بودند لیران انگریز فرصت
 یافته جمله بیکار حمله کردند سعی موفوقه سپاه منصور استغرق ساخته جای گرفتند فوج
 سید حمید و فاضل خان هر دو سپهسالار با سپهسالار منهرم اتفاق کرده رسیدند و بیکار
 رستمانه جبراً و قهراً حریفان رازده روزه برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو
 هزار سپاهی انگریز بر خاک بکال قناده بقیمة السیفان حیران و پریشان بشکر خود معاود
 نمودند اما همون روز جنرل میندسن بخیمه خود آمده طبایخه گولی پر کرده از دست خود پر خود
 سر نمود و گولیش خطا کرده از پوست شکر در گذشت پس طبایخه دیگر برداشتم بود که کرنل
 ملک جنرل اجینت بر صدای پشتول اندراون خیمه شن و دیده گشتش و بیهوشه سالار
 موصوف این خبر رسانید تا سپه سالار فوراً بخیمه اش تشریف آورده دستش گرفته بزحیرت
 و سلامتیش شکر آبی مودا ساخت و سخنان دلدهی و کلمات تسلیش بزبان راند گفت
 اکنون صورت صلح معنی صلح حال مال دارد اگر چه قلعه تسخیر و سلطه ان را اسیر کردن آسان
 تر است گوی که قلعه مع سلطان محصور بقیطان دار اما از شرکاء اندیشه ای که در بر امر
 شریک اند در صورت چه فایده سرکار کمینی خواهد شد بنا بر آن ما آشتی را مناسبتین وقت
 میدانیم جنرل هم بر این کلمات کوش رضانه داد حاصل بشماره و تجویز هر سه شریک
 صورت صلح بر این وجه قرار گرفت که ملک حاصل شده کرور و سپهسالار همین قدر قلعه سلطان
 نرمدل بهر سه دولت مند ان اسپاره و تاوه ریل مبلغ مذکور یک دروازه قلعه دار السلطنت
 بدست سپاه انگریزان گذارد و پاشنهرا دگان را بهر تسکین هر سه دولت مند و سپهسالار موصوف
 روانه سازد چون سلطان دورانیش همه کارهای سلطنت خود را بسبب قعود و قعود اعیان

و ارکان حرام خور خود ابر دیدند لاجرم بیز قاضی است و آسودگی خلایق باقبال ان معنی برداشته
 ضلع بارمحل و سیلم و آتور و انکیری و سنکلی درک و دندکل و کلیکوٹ و غیره
 بانگیزان سپردند و در ولایت بلاد کرپه و تارتیری و تارمری و بلاری تفویض مشایخ الملک
 دیوان نواب نظام علی خان کردند و تمامی ملک آن طرفت جو جنگ بهدر البغیمه لونا تسلیم نمودند
 کرور و سپه نقد با سامان تحالیف و تشریفات و خلایع عاید ساختند بر حسب تشریحی سید
 موصوف معزالدین سلطان و عبدالخالق سلطان جگر بندهان خود را به اتالیقی غلام علی
 خان و محمد رضا خطیب سبجی جامع اراکات با مر رسالت ما فرد فرموده نزد سپه سالار
 موصوف روانه نمودند تا رسولان دانشور و کلمات پرور و تقوی پذیر و سخنان یکنه
 شاهراه موافقت و مصالحت را از خس و خاشاک کینه و محاسمت صاف نموده همه را
 بخت و بدایا خوشحال ساخته از دار السلطنت بطن پروا نشنند پس و دولت مند بعد تقسیم مبلغ
 مذکور بدیار خود مراجعت نمودند و سپه سالار انگریز با شته اردگان جوان بخت فایز مدراس
 شد و عزت و وقار آنها از یاده دوست میداشت و کرنل امیر بانی سلطانان موصوف
 مقرر کرده با آداب خسروانه ناز برداری می نمود و اندرون قلعه مدراس عمارتی عالیشان
 خالی کرده او شان را فرود آورد و همه سامان و ششیامی ضروری مهیا ساخته مخصوصان
 و خدمتگذاران او شان را اجازت آمد و رفت داد مخصوصاً نواب محمد علی خان سراج الدوله
 که محض سپاس نینداری که باره او با صلح و اتفاق با سلطان عالم پرور سپه سالار موصوف
 ترقیم و ترسیل داشت در این معنی اصرار بیشتر کرده بود و سلطان اردگان را بر پسران خود
 مقدم داشتند از عجزه مرده و مدارای بر آمد و همیشه باب ترسیل مالکولات و مشروبات
 نادر و میوه جات فائز مفتوح داشت پس جنگی سپاه اندیز از تمامی قلمرو مملکت خسته او را

بر خاسته به بند و بست بارامحل و غیره شتافتن منادی امنیت همه آن بلاد بلند و آرزو

ذکر روان شدن افواج سلطان به تنبیه پالیکاران اطراف و
بند و بست قلم و محروسه دیگر کارخانجات که ابر شده بود و دیگر قلم السلطنت
با دیگر کویفت و داون یک هزار و دوصد و هفتاد و هشتاد و سه بری آنکه

از آن تاریخ که هر سه دولت مند کامیاب بیدار و دیار خود مراجعت کردند سلطان بدیانت کویفت
ممالک محروسه امتحان خیرخواهی و بدخواهی اعیان دولت و ارکان سلطنت و سایر کاران
همت گماشتند چون از یک یک حساب اعمال و گرفتار بقاریب قوانین نیکو روشن جناب
شده که مهدی خان مدارالمهام با چند ساپوکار کرناگی و دیگر حرام خواران یکدل شده قدم نهاد
جاده خلاف و حرام مکی گذاشته بودند و منجوست که ناموس بزرگ سلطنت محم و هم خود را بر باد
غارت دهد و دال بر این معنی ابروی بعضی کارخانجات گشته بود چنانکه اکثر توپخانه
عین کارزار از ریگ و گل بحسب اشاره همون بدبخت و بان بند شده بود تا یک یک
نمک حرام را بسرای اعمال آنها رسانیده خانه های آن عاقبت خرابان بباد غارت در
داد و نقد آنها جمع ساخته با دای زرقسط بندی نر و سولان باوقار تبلیغ و شست و شوی
زمان میر معزول عنی صادق بی صدق و یقین باز بسند دیوانی حضور متمکن گشته آه
باز گرگ کهن با سپاس زین گو سفند نامزد گردید چون آن مردم آزار که در دل ماده عدالت
پندار شقاوت از زمان عزل خود آمده داشت مرتبه خود بلند دید اکثر امر او چون
را که دولتخواه بودند و تا بدون آنها کار خاطر خواهد خود کسی نشین ندید بدلیل فتور و
بلا صدق معنی متمم ساخته بحسب حکم از جان ر بوده نقشه که در هیچ عصر نشانش نمیدهند

در آن صوبه نشان در آن حال بعضی اصقان جاسوسان بمسامع جاه و جلال رسانیدند
 که شمالی دار السلطنت از هر گوشه و هر پیشه فتنه انگیزان و قطع الطریقان چند و باش
 را جمع ساخته سر نخوت و پندار برداشته پای ترو در تسخیر بلاد پیش نهاده اند و بسوسه
 بی موجب در اندامی خلق اندر رعایای ممالک محروسه کمر بسته اند چنانکه شخصی از
 ارباب ضلال ننگی کوزه نامی کوه کوری بنده را قایم کرده است بدستور آن تهمرد خود را از
 اولاد پالیکار مرکیسی و انموده کوه مدگیری را ضبط خود آورده کامرانی میکنند و دیگر تن گیری
 بر گرفتند و مقام متعدد در حرب قتال قدم نهاده است مقارن اینحال سید محمد خان
 آصف حیتیل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گردانیدند که شخصی از خود
 یکی از متوسطان بسیار نایک پالیکار هرین اهل مشهور ساخته و ارث راج آن سمت انموده
 چهار هزار پیاده از قوم بیدر فراهم ساخته بهوای سرداری می نازد و هو چنگی درگ و
 قلعه گور من مضاع صوبه هرین اهل بیار است حکام داده بخرابی و تاراجی رعایای راج گذا
 سر کار خدا دادی نازد که در ننگور حسب حکم قبل سید چنانچه رقم مشهور منضمل اینجا بر درگ کتک کرده اند
 و احکام در اوزنگ منعم نگاشته است عرض باشماع این اخبار است آتش و غضب
 سلطانی سر شعله کشیده نواب سید صاحب سید حمید پمدار را با فوج سنگین بسرای
 ارباب ضلال بظرف کوری بنده و مدگیری نامزد فرمودند و قمر الدین خان را با فوج گران
 به تنبیه شقی هرین اهل و ستوری دادند چون خان مذکور از حضور رخصت یافت برین
 بلغار در تاخت و قلعه گور اگر گرفته تبویب و تفنگ سنگ تفرقه در جمعیت سپاه
 کینه و رانداخته جیرا و قمر احمل کرده مفتوح ساخت پس در قلعه مذکور همانند گذاشته سمت
 هو چنگی درگ شناخت چون شخص مستور را با دو هزار پیاده با و صفت قلت سالیان سپاه

و حرب در کمال هوشیاری و خرم مستعد جنگ کوه را گرد گرفت و در سواد محاصره بیشتر
 کوشید اهل خلافت نیز تاهمت بهفت ماه در دفع و رفع سپاه منصوره سعی مو فوره
 بظهور رسانیدند و جنگ مردانه نمودند و زری خان موصوفت بر جرات و دلاوری گفتار
 بهم برآمده سپاه خود را به تسخیر آن حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصوره
 از کثرت و هجوم دشمنان اندیشه نموده روی توجیه بقصد انتقام شقیبا آوردند و به لیری
 به شجاعت تمام به برج و باره برآمده کوشش گزای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده دای
 وار چنان کوشیدند که خود خان مذکور زخمدار گردید آخر مخدولان تاب صمصام خول شام
 غازیان نصرت فرجام نیاورده آواره دشت ادبار گردید و شقی مخدول یعنی سردار آنها با چهارصد
 کفار اسیر شد و شوم شنکر برادر زاده نایک مقتول که آنجا بحایت مرهبطه بعضی تعلقات
 هر بن اهل قبضه خود آورده در نار این کیره سکونت داشت با سماع این خبر مضطربانه
 باز آن طرف جوشتافت پس خان و مشار ایچسا حکم منجلا اسیران بعضی بارانبار عبرت
 دیگران دست و پا شکست بعضی بار آلت مروئی ملع اشین بریده آزاد کرد و حصار کوه
 مزبور و قلعه هر بن اهل و غیره که استظهار بد بختان فتنه ز بود از پا در افکنده مراجعت نمود
 و بر جنگ صوبدار آن نواح که در افراط و تفریط لشکرها در حقیقت درگ پناه گرفته بود بعد رفع
 مناقشه با فوج خود عازم آن حد و دشته آنی گندی و کنگیری را باز بقبضه تصرف خود
 آورد و هیری نایک پالیکار کنگیری را قولنامه فرستاده طلبید و سندر بجالی تعلقه خلعت
 و یکت نجیریل داده چنان بتالیف قلوبش پرداخت که نامبر باطمینان کلی بخدش
 رسیده نمود و رایکه از نبدگان آنحضرت شوکت پناه قرار داده مطیع و منقاد گشت و
 نواب سید صاحب هم با سپه دار موصوفت بعرضه سه چهار ماه کویری نبذه و مدگیری

ورتن گیری را از قبضه زمار بندها سنگین فل بعد شکست اصنام و او ثمان استقامت و محنت
 استخلاص کرده حواله سپه شماران نمودند و گوش پویی بعضی مخدولان بریده معاودت کردند
 و سپه حمید سپه دارا گرچه محسن بود خواهی و نیکو خدمتی با ساز نوبت و فیصل عماری و خطاب
 نواب سرفرازی یافته پایالت صوبه نکر نامزد گشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعارضه
 جسمانی متوجه دار بقا گردید و بعد از آن سال بعد از آنکه زوج ناموس موجب حضرت فلک مرتبت
 بزمان ورود عساکر سه د ولتمت از صدمات شلک اتواب علامت بیماری خفقان نمایان
 شده نزل تمام بخاطر قدسیه او یافته باندک مدت بسیر جیان خرابان گشته بود و در آنوقت
 محی الدین سلطان پنج شش سال سن شریف داشت صبیحه عالییه نواب تید صاحب بر
 استرضای خاطر ملکه دورانیه عمی والدیه ماجده حضرت سلطان مقبول منظور حضور شدند
 نامزد گردید و در همون سال قمر الدین خان که بامید گتخدا شدن از اخر برج سلطنت فرمان
 روای یعنی خواهر فتح حیدر سلطان باره در مهم جانبازی مینمود هر گاه اینقدر لیاقت
 و جوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی گتخدا میش بصبیحه نایله نمودند
 بجمع وجوه نو مید شده در هر امر مقصود میکرد بلکه نهانی با عیان حاسدان دولت خد ا داد
 رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست انقضیه بجزند قلیل از دست سپاه
 قاهره سر سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضی پالیکار رقیب داشتند که دشمنی با آنحضرت
 فلک مرتبت نمودن خود از پامی شقاوت بدام بلارفتن است تا از کرد های خود شپان گشته
 دست اعتذار و درامن استغفار زوده مطیع و منتقاد گردیدند و پالیکار نپنور بوسیله سفارش
 سپه سالار انگریز یعنی لارڈ و ارل کارن و اس بجادر بگذاشت لک و پیه نعلن ها سالیان
 سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسوز و از همون سال سلطان الانشا

خاطر اشرف از سیاست وزد و کوب و تغییر و تبدیل عیان دولت و عمال برداشته
صوابی اندیشیده قرار داد و عهد نمود و آنچه نشان بود که آصفان از تعلقات و پیروگنات
مع عمال اهل دقار حساب که همه از اهل اسلام بودند در شهر ذی الحج حاضر حضور شد و بعد
ادای نماز و خطبه عید اجماعی همه با پیش منبر کلام الله بر سر گرفته متعهد می شدند که ما هرگز در کار
سرکار قصور نخواهیم نمود و هیچ تغلب و تصرف در ارسال زر محاصل بظهور نخواهیم رسانید
و رواد از نظم و در بخش خاطر رعایا و بر این نخواهیم شد و همیشه در نماز او را دو ختم در و دو ترک
منابهی اوقات خود بجز نخواهیم برد و بعد این عهد هر کس اگر محاسبه دار هم باشد بمبغسانی
حساب و خلایع بحالی تعلقات پان رخصت می یافت هر گاه آن بیباکان دین بعد قسم
بکلام الله فایز پرگنات خود می شدند پاس عهد از دل خود بر طرف ساخته مگر و با تیکه لایق
نذکور نباشد لعل می آوردند و هر چه از نامعقولات دل نشان میخواست بهر آینه بظهور
میرسانید نه آه نادان ندانستند که شامت چنین افعال شنیعه خصوصاً بعد عهد و پیمان بچه حواد
و بخت خواهد انجامید معاذ الله عن ذالک چون آنحضرت از نار داران و دیگر قوم غیب
نفرت تمام داشتند سوائی اهل اسلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند و جمیع وجوه پرورش
آنها منظور نظر داشتند تا چند کلمه گوراکه از نوشت خواند بهره داشتند منتخب جمع کرده میرزای
کپه نامیدند و بر همه فاتر بهر ارقام جمع و خرج و بحالی و بر طرزی و غیره از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند و همون افراد فارسی بنظر انور گذشته مزین بدستخط می شدند و در همه مالک محروم
یک پرگنه را یک آصف و مواضعات محاصل ده هزار بهون را یک عامل و یک سرشته دار حساب
و یک امین از اهل اسلام نامور فرمودند اگر چه شرح شکست قوم زار داران انداخته و لیسکه و ویس پانده
و قانون گوراکه این همه بهر حساب زمین و زار و زراعت از قوم بر زمین بودند و از زمان پیشین مأمور

و مقرر بود یکتلم سیدخل ساختند اما این قوم نجوش آمدگویی و معامله دانی از عاملان و
 آصفان در ساخته بدون اطلاع حضور چنان و خیل کار و بار می شده بودند که آصفان
 عاملان باعتبار آن قوم کار ملک را می گذاشته خود بلا وسواس بعیش و عشرت خدائی میکردند
 و شب روز در رقص و طرب اوقات میگذاراند پس ز نار و آزاران بی خلق و خوشایند گو
 تمام تعلقات را حسب نخواستند خواه از ظلم غارت ساخته نصف وصول با نصف و عامل میسازند
 و نصف در تصرف خود می آورند اگر چه خارج این همه اجبار السراج شریف آنحضرت میسازند
 اما نظر بجهان بد عهدان کرده گران خاطر نبود و بر گناه و حرام خوری ایشان گرفتاری نمیکرد
 و در هر موضع مسجد بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس مسلمانان
 میگوشتند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و در و خواندن موقوف
 به داشتند شخصی در قصیده مطلع آن شاه مجاهد گفته است **س** از تیغ ساختن شمشیر
 جهان و اهل جهان گرفت چرخ و ستاره به سجده گروانی **د** اما تارک الصلوة وزانی را برابر
 دشمن جهانی می انگاشتن چون بعضی پاسداری اسلام از صحت ملک گیری و ملک داری و
 باز پرس اعمال اعمال دست سیاست بر داشتند هر یک در مقام خویش بی و پشت کرده
 و خواندین و دولتخواهان قدیم را از پایه اعتبار و اقتدار بر انداخته ادنی زاده و کم حوصلا گانرا
 بر آفتاب ماریج اعلی رسانیدند و عمرهای کار آزموده را که همیشه کفایت کارهای عمده و مهمات
 بهینه مامور می شدند با ادنی منزلت فایز گردانیدند زیرا که رای و الا اقتضای آن فرمود که
 هر یک از اهل اسلام از خوان نوال و عنایت خود بهره مند و تمتع باشند که ادنی زادگان
 هم محروم در جبهه اعلی نشوند ازین سبب خلل و فساد در اساس دولت روز افزون بود یعنی راه
 یافته یکسر اراکین و خواندین سوداظرین شده با اتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و در هر یک

باصناف نواز نشات شایسته ابواب مکر و عدل بر سر و اکابر مالی و مالی می کشود تا آنکه
 زمام اختیار جمیع ممالک و مهمام دولت در قبضه اقتدار او در آمد کارش بمرتبه بالا گرفت
 که غرور در دماغ بے مغزش راه یافته اکثر همات ملکه و مالی را از پیش خویش بے رضا و
 اطلاع آنحضرت فیصل میرسانید و جمیع مملکت ابرو و علم خویش بر فتنه و شور ساختن نقیض
 عمل غیر معمول بیدعای هوای خود می نشاندهد و بالعلیات عنایت خوانی و دعوت
 تسخیرات که به روز نیم من مریح سیاه دعوتیان عنایت خوانده می شوختند چنان سخن
 ذات والا نمود که هر چند کلمات شقاوت آیات آن بد ذات از زبان امر ایستاد
 آن خسرو گیتیستان میرسید لکن آنهمه در خاطر شرف جامی داده آتش غضب
 سلطانی بزلال انعامش فرو می نشاندهد و در مقام تضرع او در نمی آمد بلکه در ترفع
 مراتبش میکوشید و ذیل حرمت عنایت بر افعال قباحت او می پوشیدند بنا بر آن
 او به سبب عنایات و نافرین شایسته بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار
 و استیلا یافته در مهمات کلی و جزوی هیچ کسی را داخل نمی داد و فرامین مشتعل بر بعضی
 حکمات بے موقع بر پرگنات می فرستاد و اخبار است کار خابجات و حالات نمایا
 و واقعات ممالک محروسه بخصوف فیض گنجور می رسانید چون این حال بعضی سردار
 دولتخواه و ارالین مشاهده نمودند دست و زبان از امر خیر خواهی دولت در کشیده بود
 الحاصل سلطان به تعمیر قلعه دار السلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصا
 قدیم را شکسته بطرف جوی کابیری دو حصار نخبه سنگین مع خندق عمیق و برج
 و باره کشیدند و جنوب بچهار سو حصار استحکام اندک اندک فاصله بنا فرمودند چنانکه در باغ
 داخل چهارم قلعه گردید و غزنی قلعه اگر چه بنامی چهار حصار نامند اما در حصار چهارم در شهر

ذکر معاودت رسولان با شوکت در سن یکم هزار و دویصد و هشتاد و هشت
 هجری و تقریر کچیر پیرها بحساب سماء الحسنی و مباحی اندوختن اراکین
 بالقاب میسریران و احداث فرمودن تحت سلطنت فایز حضور
 شدن شتراده ایران زمین به سبب مخالفت امر و اعیان آن
 نواح و ظهور مراسم تنبیت شادمی که خدائی و روداد کوالیف حضرت
 و واقعاتی که از ابتدای سن ۱۱۰۸ هجری لغایت سن ۱۱۰۸ هجری آنگه

چون یک سال چند ماه خسر و زادگان و الا نشان در بند چنیا پین سکونت داشتند
 بین الجانبین شرایط موافقت و مخالفت درست ساختند و مبلغ قرار داد عاید نمودند
 معاودت نمودند شهر بایر تاملار در ساحت صحرای وسیع و عریض یوسف آباد
 عرف دیون اهل که عنان خوش قصد سیر و شکار بدان ناحیه در تافتند بودند بحسب رای
 رسولان جگر بند و االیقان بهوشمند گرفته بفتح و نصرت امیدوار گردیدند و عظام علی
 خان و خطیب با باند نشیه خیرگی در نظر بند می داشتند و اهل بدرقه حکمیدان را با نعام
 و شرفیات شانانه نواخته مخصوص ساختند و محفل جشن و سوره ترتیب داده ایشان
 و طرب مهیاتر گردانیدند و بهرامیر و سردار دلیر را بجو اطفت خسران سه نواز و بنا صاحب
 از جند مغز و ممتاز فرمودند

از جند مغز و ممتاز فرمودند	بیغز و دشان پایه عز و جادگه
ز انعام شش گشت خرم سپاه	همه خوش دل و شاد و خرم شدند
ز بار عطا جمله گنجشک زنده	و پهران زمان به یک از اعیان نامد

بالقاب میر میران مخاطب گردیدند و کچرهای کارخانجات خود را تمینا بتعداد اسماء حسنی
 که نود و نه اسم اند نامزد فرموده بمستقر سرسلطنت برگشتند و در هر کچری که اللہی کچری
 و رحمان کچری و غفار کچری و غفور کچری و عزیز کچری و امثالہ موسوم بودند چهار
 هزار سپاہ ظفر پناه را متعلق ساخته و نام حبش که پیش ازین لشکر سپاہ پیاده را
 بنام مذکور میخواندند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفی ماند که سید غفار
 حلال نمک میر میران اول شده و محیر رضابن ایراهیم صاحب خال بزرگوار نواب حرم
 که جد پدری آن مشہر یار می شد و امین صاحب پسر کلان صاحب موصوف و حمد
 نواب مرحوم بخشی سایه سوار سلیح دار شده اما با دنی حرکتی یعنی بتلفظ و شناسام از دست
 سید میران سپاہی در کچری دار السلطنت بقتل رسید و بوذیر علم میر میرانی برافراشت
 و برینگی نواب مشہور گردید و وجه تسمیہ اش نیکه پیش ازین خسرو تاجدار اورا با نوجوی بنام
 نایب اران یعنی نامزد فرموده بودند به ولیری و تہویر تمام علامت و وزیر خیر بران بدینجا
 نمایان ساخته بجز و قمر سرداری اکثر ایشان را با دیگر کشتان گرفته در یک خانہ جمع کرد
 و بہر عبرت آن خانہ را آتش زود سوخت چون بزبان کهنتری آتش را نیکی میگویند
 او باین اسم معروف گشت و خانجہان خان و پرنیاز نار دار سواد اینہا بعضی از قوم
 نوایب و مشایخ زادگان کہ از کسب سپاہ گیری و فن سرداری معز بودند منظور نظر و پرورش علم
 حضرت اسلام پرور گشته میر میران و صاحب نوبت و نقارہ گردیدند و جمیع میر میران
 طرودای طلا پر جواہر پیکہامی عرض عنایت و حرمت گردیدند بعد از آن آوان آلات
 حربیہ باین اصطلاح کہ بندوق رانفنگ و توپ رادخش و بان را شہاب نامیدند
 و تخت سلطنت و سر بر معدلت و فرمانروائی کہ بصرف جواہر گران بہا بصورت شمشیر

مرصع کرده اگر چه بر حسب و در ساعت بهایون ترتیب یافته بود اما برای جلوس مینت مانوس
انتظار میکرد بر حسب قاعده سلاطین نجیبی که از خاندان حبسوت راجه او در پیور میگرفتند
و بانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کج را بصرف
لگو که از روتحایف و تشریفات و عنایات شاهانه مطیع و منقاد ساخته بر فرودگاه
دخترش راضی کرده بودند می کشیدند بامی حال زمانه که در شکست ارباب هدایت
حامی خلق را شد میگوشت مساعت نمود و بهر آن آوان بقول بعضی شهزاده ایران
بسبب مخالفت و مسلط آقا با خواجه سر آواره شده بعد دریافت فر او ان رنج سفر
فایز حضور سلطان فیض گنج گشته بود حضرت عالم نواز از ملاقات کرده در جموع گنجیم
بعزت خسروانه فرود آورده و سلوک شاهانه و مراعات مکان با او معرفی می داشتند
سواران خلیع و فروش و اسباب لازم و اغذیه و اشربه و خیر آن دو هزار روپیه نقد بصرف
شاکر و پیشکش با هوامیرسایند چون بهگی همت قضا نمت با تفاق و ترتیب اط
سلاطین اهل سلام مصروف بود بنابرین از روی اخلاص خلوص نیت ایلچیان را
با تحف بی پایان و فیضان کوه تمان و مکتوب محبت اسلوب بواسطه تمهید و تقدیر
امداد و اعانت فر او ان امور بخیرت زمان شاه بن تیمور شاه بن احمد شاه درانی
والی کابل که روانه ساختند آن بادشاه و الاجاه مدعیات آنحضرت را در حیر قبول
خود آورده فرستادگان را با نواح خلیع فاخره و انعامات متکاثره ممتاز فرمود
چون قواعد محبت مصادقت در میان آن دو بادشاه عالیجاه بعهد و پیمان استقامت
رسولان با نشان با تحایف و بهیامی آن نواح و مکتوب در جواب متضمن ان نظام یافتن
همام مصادقت و استیقام میبانی مخالفت معاودت نمود بر زمین بوسی درگاه خلیع

پناه مشرف گردیدند چون چندی بعیش عشرت منقضی گردید در سال ۲۱۰۰ هجری قمری در روز
 دهم بجمعی خدیجه زمان نامروده را در سلک ازدواج خود در آورند و بزم شادی تخریب
 داده اسباب طومی و مجلس شبین سور بسیار راستند پس چند روز خوانین امر امیر
 سامانی اسباب طومی نامزدگشته لوازمت شرح و طبعیه مهیا کرده تمامی سردار و سپاه
 را از خوان نوال احسان آن شاه جوان نخبه نوجوان بهره مند میکرد اینند و با طعم
 و اغذیه لطیف و خوشگوار کام و زبان و ضیغ و شریف را مثل لذت و شیرین تر مینمودند و مطربان
 و نغمه سریان و کلاوستان جادو و نظر را بنوازشات و انعامات شاهانه از آرزو نیاز
 مستغنی ساختند پس آنحضرت با مرحمت بعین اخلاص با جمیع امر و سپاه بر یک شیلان
 شیرینج خاصه تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند که ما همه برادران دینی هستیم
 لازم که پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشته کینه را از دل بایر آورده بکدل بایشد
 و شرفی لشکر جهاد بعزم استحقاق شهادت بر میان همت چیست باید بست بجز این
 ارشادات خلعتهای شرح رنگین با ما و سرداران از دست با خود و عنایت ست
 فرمودند این خلع شرح را لباس شهادت تصور نماید آه باین تسلی و آیین بندار
 و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخر الامر طریق معاودت و فرودیت
 نه پیوند پس رسان گیر یعنی یک هزار و دویست و یازده هجری رای والاچنان اقتضا
 فرمود که محافل فرودس مشاکل شادو بهیای کتبخانی شاهزادگان دومی الاقتدار بسیار باید
 پس حکم جهان مطاع بسرا انجام این امور مشرف نفاذ یافت تا امیر سامان معاودت نشان
 حسب انفران و الا نشان محی الدین سلطان را با صبیحه محمد علی عرف محمودیان مشرف
 ازدواج دادند و از هر سه عصمت اجلال یعنی بمشیره کلا نش خلعت میان موصوف را شرف

مواصلت بخشیدند عرض بر همه از خاندان عمده پرده نشینان عفت و عصمت ابرم ساینده
 به آئین شاهی و مراسم سرزمین پیونده معنوی بخشیده بر تخت مناکحت و معاشرت جلوه گر
 ساختند و در سال کبیرا و دو صد و دوازده هجری خاتون خاصه سرادقات حشمت
 اجلال پسر زاینده بعد چند ماه بعارضه مهملک متوجه در بقا گردید و آن پسر نیک اختر
 هم که بخداد و سلطان نامزد شده بود و عنقریب شیرجبات نعیم نوشید هم در آن سال شهزاده
 ایران بر حسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مخلص گردید چون او بچستان
 شهر بانهایت محبت و اخلاص داشت او را بانواع تشریفات و نقد و جنس بسیار و در اع
 کرده فرمودند همچو ابیم که بعد بند و است ملک دولت دار السلطنت ایران ما و شما با زمان شاه
 اتفاق کرده بتظیم و تسبیق بند و دکن کوشیم او هم قراین معنی نموده بود و بعد آن سال
 آن نطفه شیطان اعنی صاحب یوان المخابر بمیر احمد شسرت و بیوفالی
 و بدخواهی قوم مهدومی که آنها را دایره و ال گویند اگر چه آنها حسب امر است باز
 حلال نمک بودند اما صاحب یوان مذکور از آن قوم اندیشه تمام داشت و پیش ازین
 اکثر جنگها از ایشان بطور آده بود و معروفش دهمشته مزاج و مانج را نوعی برشورانید که
 آنحضرت از آن قوم و سوسه بناوت پیدا کرده جنگلی را بازن و بیچ از قلم خود خسلج
 فرمودند سپس مقتضای عقل در بین وفطرت وقت گرفتن از همه سپاه خود شیوخ
 سادات ساکنان سرزمین کپن و کولار و هسکوه و دیون بل و صوبه سرا
 و بالا پور کلان و اهل تجاور ده هزار مرد منتخب بفرمای بلفظ این عبارت که در زمره
 غم نباشد باشد تشریحش آنکه اشاره و مقصد از جرت عین مردم غیر ملک و از هم
 مغل و مره و از نون نایطه و از ب بر مین و از الف افغان و از شمیم

شیعه و از وال اهل دایره یعنی مهدوی که اینها داخل زمره نشوند منتخب کرده با هم
 زمره خاص نامزد فرمود پس اهل زمره آتقد منظور نظر گشته معتبر علیه شدند که در آخر عهد
 سلطنت بر تمامی کار خانات دولت خداداد استیلا یافته و خیل کار و بار و ترق و ترق
 تمام عمده گردیدند از آنجمله میردیم نامی نا تخریب کار بقاعداری دار السلطنت استیلا یافت
 اگر چه آنحضرت اعتبار تمام بران اهل گمراه داشتند اما آن بی دولتان در ظاهر مطیع
 و منقاد امر آنحضرت بودند در باطن تا بعد از مرگ صاحب یوان گشتند تا آن سخت
 و مکر معقول در تاراجی دولت و سلطنت مخدوم خویش کرده اول در شکست لشکر
 و خوانین و امرار معتبر بسبب کمی مواجب مشایره و کساد منزلت همت بر گماشتند
 سپس بلشانی و تلبیس و بایمان غلیظ و شدید که عیاداً بالله کلمه از زبانش سوای قسم
 کلام الله سر نمیزد و خاطر اشرف را از خود جمع کرده تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی
 که عرض بیگی حضور و بعضی ندیم لئیم الطبع و لیسولان و چاوشان و خادمان جاسومان
 جز صواب دید و استرنا لیش جزا است پر و از عرض حضور نمی شنیدند و غرایض ملکی و مالی که
 از ممالک محروسه میر سیدند بے اطلاع حضور از دست خود چاک کرده مطالع میگرد
 و مضمون خاطر خواه خود در آن مندرج ساخته سپس بحضور منیر است بلکه خاک آن خطه
 جزیره های زبانش نمی پرید و با وجود صدای خواهش و لشش نمی وزید سبحان الله میر
 تانی میران حسین او باش منش زانی که جز طریق بویج نمی پیود تا آنکه در تعلقا مش مواضع
 پالکی سواری خود را بردوش لویان دیوشمالیل برداشته در صحن کجری یگردد بعضی
 اوقات همه لویان تلنگه را بے جدار و قباچه جمع کرده خود هم در آن مجمع جمعیاتی
 میخرا مید پس پیدا است از کسی که چنین خیال فسق و فجور در دل خود داشته باشد

انتظام مہام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیر خان چولوری کہ نصیب المثل گاؤں
 جنت بود و عرض از دست نادانی و حماقت چنین بچوصلہ کان کار خایجات ملک دست
 چنان ایترو بر ہم شدہ کہ در مبلغ تحصیل ممالک محروسہ ہشتم حصہ آنہم تمام و کمال نجرانہ
 عامر بنی رسید و حکم نامہا و فرامین حضور جزوار السلطنت دیگر جا فایز میگردد و این خسرو
 رحمت آثار ہمت در پرورش و نینداران گماشتہ بودند و زر یکہ نخرج آنہا میر رسید
 غنیمت سے شمرند ہمدان سال دہونہ جی و آگہ مرد با توفیق را کہ را رقم سطور تحصیل
 کیفیتش بیشتر در اورنگ چہارم و دوازہم کتاب تذکرۃ البلاد و الاحکام چیری مندرج
 ساختہ بود و بعد آن علیحدہ در اورنگ چہارم و ہفتم فصل مذکور کردہ است آنحضرت
 مبلغ طمانیت تبلیغ فرستادہ بار تقای جاہ امیدوار ساختہ طلب داشتند چون آن مرد
 فرمان طلب آنحضرت را ذریعہ دین و دنیا و ترقی جاہ و نعم خود انگاشتہ با جمعیت خاطر و
 چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب یوان شیطان سیرت خلیفہ پیدا
 کردہ در پی شکست و افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نمودہ
 مزاج و مانع را بر آن آورد کہ اورا بہمانہ مجراید فرمودہ بر ڈیوڑھی گرفتار مغول و محبوس
 محتون و مشرف بشرت اسلام و رفقایش را داخل عسکر ظفر پیکر ساختند با این نظر
 پرورش آنحضرت بر آن سعادت مند بیشتر بودہ فہم سلطان کہ سہ رو پیشو و یومین
 مقرر کردہ استادی را بہر تعلیم آئین بن اسلام مامور فرمودہ بودند اگر چہ اجماع چندی کہ پی
 بنامش مقرر کردہ بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان عقب بصفحت نشین رہی کردہ و غفل
 نمود کہ قبلہ عالمیان برابر او شوخ و بے باک و شجاع دیگری را تجویز کردہ ہم پلاش باید
 گذاشت تا اورا رہائی باید بخشید نیکو بودیہ است چونکہ او بے مقدر بود و بطریق اللہ

با چند اوباش بے پایہ سرکوب سپاہ حیدر آباد و اہل پونا و فدائیوں حضور الہی بودہ
 میبرد و در نیصورت اور اسرار مطلق العنان ساختن از مصالحہ مملکت بعیدست کجیل
 و عین گرفتہ و حادثہ روی دید کہ بعد از آن دست تدارک بدامن تلافی آن نرسد ہر گاہ
 رای آن بے رای در حیر قبول آمدہ آن قروی دولتخواہ همچنان مجوس ماند و اول
 شیخ احمد موسوم گشتہ سپس بر حسب آرزوی او ملک جمان خان خطاب یافتہ بود
 قصہ کوتاہ دیوان بے ایمان چون دست تسلط خویش اقوی دید و دولتخواہان قدیم
 از پامی اعتبار بر افتادند در ہر امر بہ ہوامی مدعای خود عمل مینمود ہمدان آوان تغاری
 خان را کہ رکن رکن دولت خداداد تو ان گفت بے سابقہ جرم مہتمم بسازش مشیر الملک
 دیوان حیدر آباد کردہ حسب کم مجوس ساخت ہمدان سال کہ عمر اخیر سلطنت رسیدہ
 بود بصلاح آنحضرت باغوامی بدخواہان مغالطہ عظیم خوردہ چہ بعضی اہل فتنہ زکام مجید
 حرفہای رسم الخط عثمانی رضی اللہ عنہ وارضاه کہ در خواندن نمی آید و هیچ یک از
 سلاطین عرب عجم وین امر جرات پرداز نہ گشتہ و کسی عالم و فاضل و محدث تجویز
 این معنی نکرده بود و موضوع نمودند

ذکر لشکر کشی جنرل ہارس سپہ سالار انگریز حسب حکم لارڈ مارشلٹن
 صاحب بہادر تجویز ابوالقاسم خان شستری و مشیر الملک دیوان
 حیدر آباد بسرمیٹنگ پٹن و واقعہ شدن جنگہای فیما بین سلطانین
 و جنرل مذکور و نزول دولت سلطنتش کردہ و سلاطین ہزار و دویست
 و سیزدہ ہجری واقعہ شدہ آنکہ

عساکر خود ساخته تباریخ دویم شهر شوال ملکرم پیشتر کویچیده چون سوادانی کل امرکزیز و
 اعلام و خیام کرد قزاقان جرات کرده بر پیش منقلای انگریزی اسپان ایگخته جوقی را
 ته تیغ کشیدند و در عوتش تحسین آفرین و انعام از میر میران برگشته خود نفرزها و دشمنان
 یافتند هر کدام دانست که معامله برگشته است و عزم سرداران بزرگ نیست بعد از آن دست
 دلیری و جرات از جنگ باز کشیده مانند اهل بدر تو پیش لشکر عینم راهی می شدند
 چون تمامی سپاه و حشم بر نطل رایات جاه و جلال جمع گردید و بر یلغار سپاه خصم واقف
 گشت از مستقر سر بر سلطنت با حشمت و شوکت حرکت کرده در ساحت چمن بین که معاندان
 مکنوار آمد سپاه حصر را از همون راه نشان داده بودند خمیر و خرگاه با وج مهر و ماه رسانیدند
 جنرال موصوف بر این معنی اطلاع یافته فوراً از آن صوب و تافت و بر حسب ایسلی
 مطیعان خود بخان خان اهل شتافت چون این خبر معروض حضور گردید بر جوار این
 شده بر تیل یلغار توجه از طرف گشت در میدان گلشن آباد عرف مرولی سزاه
 سرو خرامان با عستان تهور گرفت مستعد زرم و پیکار بودند که سپاه انگریزی پیشتر آهنگ
 شده صفت آرامی جدال و قتال گشتند نظر

روارو بر آمدند راه پیر و ناله	بجز اهز در آمد به مردان مردانه
غبار زمین بر هو راه بست	عنان سلامت برون شد بر پست
جگر تاب شد نعرای بلند	گلوگیر شد حلقه اسکنند
چو از ببرد و سوا لشکر آراستند	یلان سوی سو مردمی خواستند
سیاست در آمد به گردن زنی	ز چشم جهان دور شد روشن
ز بس خون که کرد آمدند مغاک	چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک

دو لشکر چوپور و ملخ تاختند
 در آن گلشن آباد ناورد گاه
 نسیم گذشتن وزیدن گرفت
 لب زخم خندان بداغ جگر

بزرگی جهان در جهان ساختند
 گل و مل بهم برزدند کلاه
 شقایق ز سر باد میدان گرفت
 شفق گون زین گشت از خون تر

از صورت آویزش آن روز معنی تمام مناقشه و ختم مجادله سپید ابودکر فدایان سلطان
 جراتهای شجاعانه بعمل آورده با آتش بازان خصم همدست و بهم بازو شده شور قیامت
 رنجتند بعضی سردار دلاور که شیران پیشه حلال نمک بودند با سپاه خود در برابر ایشان
 آمده حمله گوه شکوه خصم را تاب آورده بضرب تفنگ آتش رنگ و تیغ بیدریغ جمعی کثیر را بعدم
 فرستاده سک جمعی ایشان را چون نبات النعش متفرق و پراشیدگان ساختند
 و بهادران انگیزی نیز پای ثبات فشرده فدائی و ارب سپاه اسلام زده چنان شلگها
 رنجتند که سینه های معاندان چون نیجه مشک گردیدند در آن حال قمر الدین خان
 مفتتری چونکه حکم ایگچتن اسپان بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرد چه بیکار اسپان
 جهانده چون کورب تمیز بر جماعت دلیران خود افتاده ز بر زبر نمود از انجا که اقبال
 و نیک اخترى از سلطانینان رو یافته آمار تباہی و بی دولتی هر روز در تزیاید بود
 و هر گاه بالعکس خواهش خاطر اشرف بطور عمده چند سپاه منصور بیدریغ و مفت
 جانها بغارت داده به تک تک پازان معرکه گاه بدر فرستند پس سپاه انگیزی فتحیاب
 قرین مستر گشتند در آن اثنا بحضور خیر سید که از طرف بمبئی لشکر انگیزی چوپورسان
 رسد غلات باسر کردگی جنرال سٹوٹ از راه کورک رسد بصوب دارالسلطنت
 مع آید تا آنحضرت چند وزیر میران را با سپاه جزار بر سر و لشکر جنرال ماریس گذارسته خود

با تمامی چشم متوجه دفع شورش آن لشکر شده ره گرامی کوژک گردیدند در یک روز
 و دو شب بر سرش رسیده فرمان مجاری به در دادند سید عفار و دولتخواه که در شجاعت
 و تجربه کاری جنگ یکتائی داشت از یک طرف حمله کرده با فوج غنیم در آونخت و از دیگر
 جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا برانجامه ریخته آتش کارزار را
 سر بفلک انیر رسانید و دیگر میران ما در امر گوی ربانیدگان میدان گوله بازی کوشه
 شرک نموده بضر بلفک و شمشیر اهل خصم را چنان منهرم گردانیدند که آنها مقتضای وقت
 تا ب حمله شیران خون خوار نیاموده دست از بعضی اموال و اسباب خود بر داشتند جنگ خیز
 و سر راه جنگل گرفته آسودند سپاه منصوره اطراف هجوم کرده بدین اجتماعه ترودمیکردند
 در آن اثنا محمد رضا میران از حضور انواع الحاح و مبالغه فرمان پیش آهنگی حاصل
 ساخته با سپاه خود چون بهتر بتریان متوجه ناور و گاه کشته دست و بازوی شجاعت
 بر کشاد و چنان تلاش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید که جمله سپاه خصم با یمال حواد
 شدن نزدیک رسیده بود چون کمینداران قضا و قدر در پی شکست ابل سلام کمر
 سعی بستند از قضا نیز آنکه از طرف خصمان بر سر میران موسوف رسیده حبیب
 وجودش از تقدیر جان خالی ساخت سپاه منصوره لاش او را بر داشته جانم حضور خشنم
 سلطان جهان کیر لاش شهید را و از انوار السلطنت فرموده خود بدولت بحبت دفع
 آن لشکر بهمت گماشته بودند در آن اثنا جواسیس خیر رسانیدند که لشکر از طرف مقابل
 روی تافته از راه جنگل بطرف کلیکوت کوچید پس آنحضرت به از السلطنت معاودت
 فرموده بودند که جنرال مایس از راه هو علی عبو جو کرده از سلطان پیله آرزو خورنی تمدد
 فرود آمد روز دیگر سالهای انگریزی حمله کرده چند جا با می قلب را در طایفه قلع سلطان

قائم کرده بودند بعد جنگ و ترو و نمایان تلف اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که در جمیع و دولتخواه آنحضرت بود جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صفت سپاه خصم زده شربت شهادت چشید پس سپاه انگریزی حسب التاکید سپهسالار خود سپاه مورچال را باغات آن نواح بهم رسانیده مورچه غزلی متلعه بر کنار چو دیگری بر طرفت بایب احداث کرده شکست و رنجت حصار سعی میکردند و به توپ گرنل بازار آتش فروری گرم داشتند با

ذکر یورش سپاه انگریزی بر قلعه دارالسلطنت پیش و پیشین
مخصوصاً دران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاه زادگان
و تاراجی کار خانجات سرکار خدا داد و جلوس شخصی از اولاد ارحما
بیسور بر سر ریاست میسومع دیگر کوالیف روداد سنه الیه آنکه

آه خامه سوانخ نگار حاکم تاج گوار تفصیل کماهی احوال ملک رانی و سپهر پروری
نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضائل العلوم الفرائض یافته ضرورتاً بر صفحه الحال
شرح نزول دولت خدا داد با سینه چاک سرنگون و گریان میگردد آن چنان است
هر گاه که سلطان و الا نشان اتیری کار خانجات دولت خود بدین منوال ذکر است
مشاهده فرموده و فرستاده را از پیرامون حصار دارالسلطنت ناگاه حادث دید چینیست
شاهانه اقتضای آن نه نمود که دارالسلطنت را گذاشته دیگر جانمخت فرمایند بطریق
مصاحبت چنانچه جمیع امور منافی بقصنامی افزودی بوزر هیچ مزایه حصار را با ^{سلطنت} دار
راحوال اهل زمره کرده منسوب زرم گردیدند قمر الدین خان فرصت جورا باشکران

بدافع رسد آوران لشکر انگریز و فوج کولکش نامزد فرمودند و فتح حیدر را تمامی عسکر و سوار
 با پر نیاز نار دار و غیره میسر میران از خود جدا کرده در میدان کرکیت فرود آورانیده بودند
 اگر چه اطراف لشکر انگریز گاه گاه سوار نصرت شعار میخرا میزند اما حکم محاربه از سرداران
 خود نیافت دست حسرت می مایزند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادر پور و
 مخیم عسکر خود ساخت و بارها بر چند سپاه سلطانی که جزا فرود ختن آتش کارزار کاری نمودند
 مسلح گشته بر محاصران قومی بازو خود را بسان پروانه که شمع می ریزد بدستوری میخترند
 و بحجت الطغای شعله افتنه و فساد و سعی مردانه بظهور میسرایند اما زمانه دل ز تائید
 سلطانیان برداشته بود و مشیت ایزدی کوس بی طغری بر قفای شان می نوحست
 کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید هر گاه مهتاب باغ که سیند غفار حلال نمک چون
 آفتاب نگهبان آنجا بود و بخت حملات و تلفت هزارا مردم بجا لغان نداده پای ثبات
 بسان قطب مستحکم داشت آخر بد اختران حضوری تجویزها کرده آن برام سپه دو لختواهی
 از آنجا بر آوردند و دیگری را از حل سیرت در آنجا گذاشتند با نیک سعی مسخر سپاه انگریز گردید
 بتوب و تنگ استحکام دادند و از آنجا سپه با پیش اندند تو گونی که همان شب چسب
 نصرت قلعه و سلطانیان گل گردید دران حسین سلطان رحمت تر جهان موسی سپه
 فراسیس اجسور با و فرموده ارشاد ساختند که بحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود
 که صواب دیدی روی آنست که آنحضرت خود بدولت با جمیع سوار و عسکر و خزان و شوکان
 وز نامه از قلعه بیرون شتابند و سپاه ظفر سپاه را بدافع اهل غنیم نامزد کرده متوجه جنوب
 سرا و جیتیل درک شویدا فرودی را مع دیگر فراسیسان با انگریزان سپارید تا پیش
 از میان بر خیزد یا حراست حصار شکسته قلعه بی دخل کارکنان شاه می بنمندی

و موسی لالی حوالہ شود سلطان در جواب عرض سپردن او را بانگریزان ارشاد فرمودند
 اگر برای شما که غریب الدین هستید تمامی سلطنت مالتف و تاراج شود راضی هستید
 هرگز شمارا بدست دشمنان نخواهیم سپرد چون او رخصت شده بجای خود رفت آنحضرت
 در باب گذشتن قلعه نجر استثنای زدیوان خود مشورت نمودند و حسب خاطر خواه خود
 چنان بیان نمود که برای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم از کسی وفات کرد حضرت
 یقین تصور سازید هرگاه قلعه حواله او گردد همون زمان مسخرانگریزان خواهد شد زیرا که هر دو
 بیاس قومیت یک دل و یک زبان هستند چون آن بدبخت بچنین کلمات قصود
 آنحضرت را از راه ثواب باز داشت و آثار انکسار و شکستگ بر ناصیه حال حصار ظاهر
 گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند که همه اسباب تو شکنجانه و خزانہ و زمانہ و با جمیع اثاثہ
 و دیگر کارخانجات روانہ جیتل درک نمایند چون متکفلان این امور حسب حکم اسباب
 جزو کل کارخانجات آن دولت بر فیلان و شران و بیل و پاکیها برداشتند و آنحضرت
 با امر در نیاب کنگالیش فرمودند تا بدر الزمان خان نایطہ بلا تامل بحضور عرض کرد که قیام عالم
 بجز در شریف فرالی حضور و روانہ شدن اہل حرم و محترمہ خزانہ و شہزادگان و خیمہ
 فدائیان ہمت خواهند باخت و شیرازہ جمعیت دارالسلطنت از ہم گسیختہ خواهند
 ہرگز این عمل شایان ہمت و فدا نہت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان گاہ کردہ
 آہی سردیر کشیدند و فرمودند بر ہر چه رضای اوست راضی هستید تا بفسخ عزم خود بپوشند
 اما بارہای بستہ ہچمان در تو شکنجانه گذاشتند و غازیخان محبوس بہر ان روز بہ تجوین
 بدخواستہان دولت از دست یلان کشتہ شد حاصل کلام چون دیوار قلعت شکست و رنجت
 گردید این خبر ہم بہ سمع مبارک رسیدہ بود چون در آخر ما ذلیقہ یعنی بیست و ہفتم ما ہر کہ

از غیب بر قصور و قنبر بعضی حرام خواران دولت افت گشتند بی فردای آن وزیر کاغذ
چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل نهانی مندرج ساخته پیوسته نواب میر حسین الدین
دادند و فرستادند که این شب بر این نوشته عمل نمایند تا ضبط دولت شود و نواب
غافل از شعبده بازی فلک ناساز سر در بار کاغذ کور و اگرده مطالعه می نمود و در اثنای
مطالعه فراموشی که حاضر بود و از نوشت و خواند بهره داشت بر آن کاغذ نوشته چشم نموس
انداخته دید که اول نام کاذب یعنی میر آصف معلوم در آن بود پس آن به نجیب پناه
این خبر باور ساینده و گفت این شب بر شما شب گور خواهد شد او بجز در استماع این معنی
بجای خود خیره دار شده وقت نصف النهار محافل آن بیج و بار و طرقت قلم شکسته را
به بهانه تقسیم با بیانه طلبه شسته نزد مسجد علی جمع کرده منتظر فرصت بود و خبر رسید بان شوکت
آنروز که بیست و هشتم شهرند کور تحت الشعاع بود سوار شده و دیوار شکسته قلعه را مشاهده
کرده بیلداران را بر دست آن حصار نامزد ساختند و سایبان زرنگار برای آتش زینت
داشتن خود بر فیصل برافراشته معاودت بهایون محل فرمودند چون ابل تقویم از روی
حساب انجم و گردش فلک خانه خراب مردم آن روز را بنام نامی از روزیدگر گفته اتفاق
عرض کردند که دوپهر صفت گزنی امروزی بر ذات حضرت گران تر است که در قلعه بهر خیمه
نخست نشسته صواب آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریفت دارید و بعد قنبر
راه خدا پدیدند اگر چه قول میجان پسند رای والا نیاید اما به تهنیه ساکان صدمه فکری و بلا
اصنی و سماوی میتواند شد فرمان داده بخام شتافتند بعد غسل بیرون تشریف آفریده
یکتایه خیمه را محل سبزه و چند در و گویه معمره و طلا در چهار گوشه محل بسته به پیشینه
بخشیدند و چند مردوزن خرا و محتاج را جمع کرده و در پیشه را جمع پارچه تقسیم کرده و در میان

خاص تسلیمند اگر چه یک لقمه بعد بر چیدن الوان نعمت اطعمه اخیر بر دستم تنه
 فرمودند و دیگر لقمه تا بدمان مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و اوایل و غوغای
 شهریان بسبع شریف رسید تا لقمه که برداشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند
 که چیست عرض کردند سید غفار و ولتخواه از گور توپ مورچال جان نثار گردید و
 و کینداران مرحله یورش آوردند پس دست از طعام شسته فرمودند که ماهم عنقریب
 میرسیم فوراً بر سپاده سوار شده با چند پیادگان از راه دریاچه جوی که زبان کترب
 پلی دومی نام دارد بطرف علم تیری غزلی متوجه دفع خصمان گردیدند و تک حرمان
 قابو چو بجز و شهید شدن سپید بر حق از قلعه با شاره پراپیدن روالمهای سفید سپاه
 انگریز که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بودند دو پرده گریزی و در
 سپاه فرنگ و دیگر بلین از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصور بروج و بارهای
 آنطرف حصار مجتمع شوند صعود کرده بانگ سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگر چه در مقام
 دفع آنها بزودی درآمدند و تیغ و تیر راه عبورشان گرفتند اما از هر جانب فتنه
 برخاسته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردد و تا جمله سراسر انداز شد و ناموسها را با
 مال و منال احوال و اطفال خود به سپاه خصم از رانی داشته خاک مدلت بر بحیالی
 خود با پیختند بقارن این حال آن بد بخت مغز می هر گاه سواری خاص بطرف علم
 تیری رونق افراگشت خود از عقب رسیده در یچه مذکور ایستاده راه سلامت سلطان
 زمین پرور مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کوماک سپه سواره بیرون در تاخت
 و تاسیوم در راه کنگه جام رسیده پدربانان گفت که بعد رفتن من زود در ایند سازید
 در آن حال شخصی پیش آمده زبان لعن و طعن بر کشاد و گفت ای ملعون باد شاه دین پناه

دین سپاه را بمخالفان سپرده جان خود سلامت میبری من سرالیش بکنار تومی نهم پس
 یک ضرب شمشیر او را از اسپ بزمین پاداش و رانداخت و دیگران هجوم کرده او را
 بجاک برابر ساختند و تنها پاکش را در بول برآز کشیدند و نواب میر معین الدین خمی
 و سید اشرف میر میران بکنار خندق آنطرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان
 میر آصف چنان گم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه بیکو مشاهد
 کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صیغ حرام خوری کردند بر و آن
 در یچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن در به در باتان امر فرمودند اما کسی متوجه
 حال سلطان با چاه و جلال نگشت علاوه بر اینکه میزدیم قلعه خود با چند پادگان
 بر سقف آن در یچه ایستاده بود پاس نک گذاشته پاد جاده گمراهی سپرد و کوه کوتاه
 چون حمله آوردان شک زمان از عقب متصل رسیدند آنحضرت اشجاعت تمام بر آنجا آمد
 حمله شیر اند کرده اگر چه جای تنگ بود با این از تفنگ و شمشیر و دست کس از جان ر بوده
 بر روی مبارک خود زخمهای کاری برداشته جام شهادت نوش فرمودند اما بعد
 و انالیه را جعون پس خرابی حال سلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را گفت
 به و فرامیست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و به حمله آوردان
 دو سه تنگ پراکنده دست از جنگ بر کشیدند پس مجموع خرابی و اموال و اثاثه شوکت
 و دولت خدا داد که خارج از حیطه حد و شمار بود و ستخوش تاراج انگریزان گردید و سپاهیان
 که از دستبرد کمی سامان آذوقه و گرانی غله که به دو روپیه یک اتار بیخ آنند و بشکر معول
 بعضی وقت بهم می رسید و بکار آن گوشت گوسفند سه روپیه قیمت داشت و کیش پاره
 پنج گاه به دو روپیه می از روی جان لب سیده بودند یکبار تو گشتند شترادگان جمیع آنها

و محل زمانه و کریم صاحب برادر خور و حضرت شهید اکبر چار اسیر و دستگیر گشتند فتح جید
 سلطان میر لشکر که با تمامی سپاه و فیلخانه و پاگاه و اسباب سلطنت و جاه پر سواد کری که
 نزول اعلام و اخیام ساخته بود با استماع این واقعه جان گاه از اینجا کوچیده بطرف چین ای شین
 شتافت سرداران انگیزی بعد دریافت تحسین بسیار عیش مبارک منطلوم را برداشتند و
 در پالکی انداخته شب در تو شکخانه داشتند صبح بیست و نهم شهر ذیقعد سنه یک هزار و دو
 و سیزده هجری تمامی فرزندان و خدمتگذاران و مداد پیدار آخرین نموده بعد شبت و یقین
 که سلطان دین پرور همچون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضمحل
 منوره نواب مرحوم یعنی بردست راست بهمد زمین آر میزند از کشمکش حرام خوان
 و استند آه اینقدر موادشان و تزک خیل و حشم بیک گردش چرخ حیل ساز کسی
 ندانست که چه شد آری دنیای ناپایدار کارگاه غرور نیست بر متاع قلبیش این شهیدین
 چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بے ثبات که شعبده پیش نیست چندان در رفتن
 محض خطا که آغازش عبرت و ابنا مش حسرت بوده است قطعه

کدام دو حقه اقبال سر بچ کشید	که صرا جالش عاقبت زنج نکت
کران نهاد فلک تاج شرمی بر سر	که بند حادثه بردست پای او ننگند
چند آیات در سبک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشیده شد نیست نظر	
پس سلطان شهید شد ناگاه	خون خود رخت فی سبیل اللہ
بود ذیقعد بیست و هشتم آن	شده در روز شنبه حش عمیان
هفت ساعت ز صبح بگذشت	خون زد یوار و در روان گشته
زیست پنجاه سال با اقبال	بادشاهی نمود هفده سال

<p>گشت آن خورشید حسب مراد خون بگیرد اسه زمین و زمان آسمان سرنگون زمین تا یک سال ماتم زور و پر سبدم نور اسلام و دین ز دنیا رفت</p>	<p>دشت در دل همیشه عزم جهاد آه تاراجی مکین و مکان شد و خورشید و مدبر شرک چون غم او بجز و کل دیدم گفت بافت ز نیم آه به لغت</p>
<p>نیز ماده تاراج است شخصه زمین مع عاص بعمیم آه یعنی ششش عدد تاراج بر آورده</p>	<p>تاراج دیگران بیوه شکست شده نسل حیدر شهید اکیر شده</p>

بالعرض کارگذاران قضا و قدر آنچه که در حیرت امکان و مشیت خود داشتند انبیا و سائید
سایر فیل و شتر و فرس مجموع و استخر خزان و تمامی اموال و غنایم و جزو کل امانت آن دولت
تبصرت انگیزان در آورده پس تحت تبار شکست یافته مع زیور میر مع و پدر کما می جوآه
و مالهای مر و اید و غیره و چند و چند و فچه بهرج و باقی تمام کار خابخات تاراج گردید و
سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمر الدین خان که همون روز از خدا میخواست
بخوشی تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم
کنده باشد درست کرده نوبت زمان بان سمت شتافت و فتح حیدر سلطان هم
چون آثار بیدولتی و عرب هراس بیغایت با تباع خویش مشاهده نمود و سخنان
تسکین دلاسا که مضمون نشانده نش بر سر سیادت و راشت در آن بیشتر بود از زبان
سپه سردار انگیزی و غیره منرداران شنید عزم زرم و پیکار از دل محوساخت در آن
زمان اگر چه چند شجاعت کیش کار آزما مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعد است
سلطان مغفرت نشان از قید ربانی یافته بخدست فتح حیدر رسید و بود سیدان علی

میر میران و غیره و چند اصفت از آشتی منع کرده ترغیب جنگ نمودند و عرض ساختند
 که سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختند و ضلوع ملک سیر حاصل
 قلعه مستحکم و بقای قلب هنوز در ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر پیاده و سوار باستان
 حرب پیکار موجود اگر عزم ملک گیری و دم بهادری باقی است همین وقت است با همه
 فدائی و ارمیکوشیم اما آن حیدر شش بالین شجاعت ذاتی باغواسی پرنیاز نازدار که
 در صد و شصت آن دولت بود و ترغیب دیگر به خواهان حضور می که بهر یکش از فرزندان
 محبوبش خود را یاد کرده پاس نک گذاشته بودند و قریب خورده دل برضای او نشان
 نهاد و التماس هواخواهان را یک قسم نامنظور ساخت آخر الامر دست از سلطنت
 عمام دولت برداشته فایز ملاقات جنبل حارس گردید بعد ازین باستصواب
 استر ضامی خاطر اهل مجلس مدراس طغلی پنج ساله از اولاد راجهای ییسوری بنا برینا
 بر مسند وراثت در ییسور متمکن کردند و ملک سی لک هون بدیوانی و تجارت پرنیاز نازدار
 بر او بحال داشته شد تمامی فرزند و خیلخانه سلطان خلد آشیان که چند خادمه مانده بودند
 معه کریم صاحب توابعش اخل متعلقه رای و یلو گشتند و مدد خرج معقول بعد از این
 به هر یک شاهزاده مقرر نموده شد تا حالت تحریر همه شهزادگان اندرون متعلقه مذکور
 سکونت میدارند تفصیل آسامی شهزادگان این است محی الدین سلطان -
 حیدر علی سلطان المخاطب بی فتح حیدر از همه برادر کلان تر است - و عبد الخالق
 سلطان - و معز الدین سلطان - و شیخان صاحب سلطان و شکر الله سلطان
 و غلام احمد سلطان - و غلام محمد سلطان و شکر الدین سلطان -
 و یسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان و دوم نور الدین سلطان

با توابع و متعلقان زنانه خود با بسری بر دندلیس جنرل موصوفت بمجمع و چوہ مملکت جامع
 شدہ تا حدیثیل درگ رفتہ تمامی قلاع کوہی و بقیاع صحرائی لضبیط خود آورد و در بعضی
 جاها تمام بجات گذاشته معاودت بمدراس نمود و با کرنل ریڈ و جنرل قلامی بہادر و غیرہ
 روانہ ولایت خویش گردید و ملک گتی ورتن گیری و مرکیسی و بہرین ہلی وانی گندی
 و بنوکندہ و مرگ سرا و غیرہ چندی داخل ممالک حیدرآباد شدہ بود سپس در سنہ
 یک ہزار و دو صد و پانزدہ ہجری در تنخواہ بازیہ انگریزان منتقل گشت ملک جہان پان
 کہ بیک سپ سوار می راہی شدہ بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت بازوی خود
 ترقی کردہ سی ہزار سوار و پیادہ جمع نمودہ شورشل فرامی جوی ماہین کشا و تنگ بند
 گردیدہ بود و بہر جنگ صوبہ دارانی گندی و غیرہ نیز با و اتفاق گردید خان موصوف
 بطرفدار می حاکم کولاپور بیک حملہ شیرانہ سرکہو کلہ مرہٹہ و پیرسرام ناظم مرچ بریدہ بر سر
 نیزہ گردانید آخر با لشکر انگریز کار افتادہ بعد از دو خورد و فراوان و کوشش و شش
 بے پایان کہ شب او علی الا اتصال روز جنگ و جدال واقع می شد و دفع مجاوری و مجاز
 بہ آسانی صورت بست اگر چه درین مدت فتوحات بسیار و غنائیم بدین شمار حاصلش گردید
 لیکن چون قلعہ و حصینے لضبیط خود نہ داشت کہ پناہ سپاہ تجمعات خود باشد لہذا از احمد
 مجاوری انگریزان کہ طرفہ کمرب شکست او بستر بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانہ
 آتش بار را مقابل و کشیدہ در کار و شتند و در حرکت و سکون و خواب و بیدار
 توپہا سر میدادند ازین جہت در لشکرش خستگ بسیار راہ یافته عالمی رہ نور و کوچ
 شہادت و جراحت می شدند بدرد آمدن نتوانست بعد دو سال بسبب قصور
 افغانہ کریم و کنول و رسوا کو تال بہنواز دست سپاہ انگریز لشکر چنان در ہم بر ہم

خورد که جز نامی بسیار نگار زمانه نگذاشت و محمدالدین خان چندمی بهوس ریاست
 دست و پا زده آخر میرضیه مهملک که تا گفته به به آه و حسرت جان داد مگر چپ در سردار
 سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان اپچی و محمد رضا خطیب و چند میرمیان
 و سپهداران و برادران برهان الدین یعنی پسران لاله میان و غلام علی بخششی
 کنده چار و غیره موجب معقول یعنی زرمشاهره حق سعی خود از کمپنی انگریز میابند
 هزار آفرین و تحسین بر بهت و کار دانی ایشان باد و در سالنیک هزار و دو صد و
 پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب زمره سلطانین خروج کرده بطرف مرهت زفته است

ذکر اخلاق اطوار حمیده و پسندیده اختراع آن نیکو بخشش سرخاموشی آنکه

اگر چه محامدا خلاق آن برگزیده آفاق از لیل شهرت محتاج بشرح و بیان نیست اما مجمل
 بر حسب ضروری چیزی می نگاریم که در مجلس آنحضرت آداب خسروی و نشان دارانی معلوم
 و آنحضرت از هر علم بهره وافی برداشته انشا پر داز و درست سلیقه و دانشور معاند هم
 بودند در مشیت مہمام برهنه نونی غیر محتاج نبودند خوش و ضاع پسندیده اطوار و جواهر
 شناس و تدروان اہل علم بودند و در پرورش و تربیت اہل سلام جدید بلوغ میباشند
 و از دیگر قوم متنفر بودند کسی تعظیم نمی دادند و نشست در بار از صبح تا دو پاس
 شب و بعد نماز صبح یقراآت و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و ہمراہ وقت
 با وضو سحر و در دست می مانند طعام دو وقت تناول می فرمودند و تمامی امر او نشان ہر او
 بر سفره حاضر می شدند از روزیکہ فیما بین لارڈ دارل و اس صاحب بہادر سپہ سالار
 انگریز و خود بدولت صلح گردید بستر چهارپائی و نہالین و تو شک ترک کردند و ہر زمین چند

چند تختان پارچه کند که کهادی نامند گسترده شب چند ساعت بر آن آسوزند و اکثر اوقات در اصطلاح فرس سخن میرانند وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداوله تواجیح سلاطین عرب و غیره و ذکر اویان و حدیث و سایر نثر بیان مبارک ارشاد می فرمودند و از بعضی مدیقاتمای شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و نثر لیاات را یعنی و بهقوات بی معنی که از عاده آن کسریین و امانت اسلام ثابت باشد در آن شاه و پندار مدخلی بود و از هر نفس مزاج و مانع که آئین دینداران ذوی الاعتقاد است گاه گاه نفس مایه خطه می فرمودند با این در برابر مسرت هم نبودند و لباس هم بقدر احتیاج پسند خاطر داشتند و از لباس رنگین که نماز بدان جایز نباشد برخلاف ایام ماضی احتیاج می نمودند و در سفر و سواری بعضی اوقات کوزه زرد یا سرخ ببری زرد و زری می پوشیدند و از بالای دستار نیز نخ مبارک رومال سفید می بستند و احدی احکم استین و مال سفید نبود و در آخر عهد خود دستار سبز رنگ شمله دار بطور عربان می بستند و یک طره مرصع بر سر می گذاشتند و عزت بخش بل بنهری بودند و در نماز و روزه و دیگر مهمات دینی جهاد داشتند و همه بل سلام را درین اعرار اعلام می نمودند و برخلاف عادت نواب مرحوم شعر مژگان و ابرو و پروت نگاه میداشتند و ریش مبارک که زخمی بود کشان انگار می تراشیدند و در حیا سر آمد وقت بودند چنانکه از ایام بلوغ تا وفات سوادشانک و بند دست بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم همه بدن پوشیده غسل میکردند چون در تمام مشرق و خلد و اکثر زنان هند که سر و سینه کشاوه لبان حیوان میکردند حکم فرمودند تا کسی از زنان سبب قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بیجالی از انجا برخاست

و در امر حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عیدى که بنا بر ادای مراسم تهنیت محل
 سزای پدر مرحوم ششماه بودند بعد سلام و نیاز مادرانه و تقسیم سلع ساعتی همونجا بر سر
 آمدند. در آن اثناء و منظور نواب مرحوم که شکیله و جوان سال بودند و الله اعلم بالصواب
 از ایشان نیک بود و پدید آمدن خود بر آمده پای مبارک می‌مالیدند بقارن اینجانب
 آنحضرت بیدار شده نگاه کردند چون دانستند که بر دو مادر خود میشوند بر عمل آنها غضب
 آلودگشته بر خود لرزیدند و فرمودند که شما مادران من اند این چه جرأت دور از ادب
 بود که کردید پس باین روسیاهی فرزاد پدر چه جواب گویم بعد از آن خواهج سزای را
 طلبیده هر دو را چنان پیست رسانیدند که عبرت دیگران شد و در شجاعت
 و دلیری از همه پید طول داشتند و در اسپ تازی و نیزه بازی عدیل و نظیرشان در
 جهان نبود و در برابر اختراع تازه عمل می‌آوردند چنانچه سنه محرمی که سابق ذکر است
 و اسامی ماههای شمسی که این ماه و سالها درین ملک در اصطلاح هندوی مروج است
 چون بحساب دفاتر هند و اوقات داده با اصطلاح فارسی تبعداً و ابجد هوز حطی بر آورده
 رواج داده بودند که آن است احمدی بهاری جلوی دارائی هاشمی
 و اسمعی زبرجدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت
 خود نامهای مذکور را طرح داده این نامها یاد فرمودند احمدی بهاری کفئی
 ثمری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی
 بدستور اسامی شصت سال که در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشهور است که
 سال اول قصواط سال دوم عالماط سال سیوم صراط سال چهارم غیراط
 سال پنجم مستقیماط امثال آنحضرت تبعداً و ابجد چنین الفاظ سال اول احد

سال و م احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم
 سال هفتم ابد سال هشتم جاو سال نهم جاو سال دهم اوج و امثال نو یسایند
 و چون در روپیه های مسکوک که از ذکر سابق ظاهر شده باشد مزوج ساخته بودند
 صدیقی همون ضرب سکه که بر روپیه همیشه شانزده روپیه و فاروقی همون یک
 طرفش نام مذکور و طرف ثانی حروف و اما می روپیه و نقره بوزن قیمت دو
 روپیه بود همچنان باقری نیم روپیه جعفری پاو روپیه کاظمی دو آنه رواج دادند و سلم
 را راحتی و آنرا آیه میگفتند و نامهای پیودن غلات این بود و آثار را که بیست و چهار
 فوسوزن است دکن را که چهل آثار است و گندمی را که بیست و هفت است اجیای خوانند
 سواهی این توپ های تادره شیردانی و تفنگ و دوزخ و سه ضرب و مقراض و چاقو
 ساعت نما و خنجر با بنام صفا و سه پر بافته که تیر و گولی بندوق بر آن کارگرمی شد طیار
 میکنانیند و نمونه اقسام بافت هر دیار مثل شمال و محمل و کجواب و بنات و غیره
 می بافانیند و لکوکمانه درین کار خانات می پیوندند با این پاسناری دین محمدی
 و آیین سنت و جماعت بر جمیع امور مقدم داشتند و از مکروبات و مناسبات غیر مشروع
 خود هم محترز می بودند و تمامی ملازمان خود از آن منع می نمودند و حکما مهادر به باب
 و به کارخانه تلخیه علیجده بقید چند اقسام تقسیم ساخته بودند لکن هر کس را که از یک خدمت منزل
 می کردند بعد تنبیه و تادیب باز او را بهین خدمت مامور می نمودند لهذا در سلطنتش خلعه
 عظیمه واقع شده آخر الامر ملک و مال بر او رفت و بر پیشانی فراتین و پرده انجاست توکید
 از دست مبارک خود تمام بسم الله بخیر طغرائی نوشتند و آخر آن دستخط خاص می بود

خانه کتاب نشان چیدار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والمنع انجلیکه جو استم بخدا شدیم به هرگاه حکم جهان مطاع خورشید شعاع
 خاک ارتعاع لازم الاتباع حضرت دل صفا مثل نسبت باین ریزه چین خوان فضل
 اهل کمال شرف نفاذ یافت که واقعات صدق آیات سلطنت و فرمانروایی جمیع احوال
 ملک گیری و کشور کشائی و بخت دادن خطه بالا کلمات را بجامه رست بیان و تفسیر
 کتابت و حیرت تحریر که سلاست تمام داشته باشد در آرد و هر چند بعضی علما این عوالم
 و ظلت بضاعت این صناعت و کثرت مشاغل و چه معیشت و محنت مسافرت مانع این امر
 خطیر می شد و شک تفرقه بر پیشه جمعیت دل می انداخت و خاطر نکته یاب رمز آفرین
 نیز بزبان عجم از تقریر کلمات علیه و محامد سینه می گفت که مورچه بی زبان را
 چه بار که کوه را بردارد و کس را کجا طاقت که بار کران بردوش کشد اما تکلیف امر
 و انقیاد حکم حضرت موصوف بوده بی تکلفات عبارات آرائی بنزیم سطرای چیدار
 احوال ملک ستانی و قضایای حکمرانی و صفات جمیله و اخلاق حسنه و حکایات
 داد و دوش و وقایع کثرت و بخشش و خفایق و دوست نوازی و دشمن گدازی

و تعاقب اسلام افزای و کفر شکنی عالم پروران موصوف پر ختم و دامن کلک در رسلاک را
 کذب و دروغ کوشیوه با و فرودشان پست بہت و عادت ہرزہ کوپان کوتاہ
 فطرت بہت ثلوث فستق و رجای و انق از شکر او کان و توایب ان سلطانان نیست
 کہ این نسخہ را بہ عین نو انش و الطاف و بغور و پر وخت انصاف ملاحظہ و مطالعہ
 فرمودہ بر حسب استعداد حسن توفیق صلہ وافر البصاعت کہ حاصل زندگی و تقضی حوائج
 بشری و سرمایہ پائرش بہ بی بضاعتان ہون تو اندیشد عنایت فرماید و بہت
 محنت کشیدہ را بہ حلال آفرین و حسین بیاراید یارب این کاہستہ باغستان خیال
 مقال کہ بزک و بوی انبسا و آثار ساد و تمد و الازت بہ عالم پرور پیراستہ است
 بہت خوردہ چنان پریشان مقال بر ہم خورد کی اوراق جمعیت بنیاد و این تہانہ
 سازد و پیرانہ نقش شوق کہ نمبہ حقیقت حال حسد یو سکاند فرس و اسطوبہ
 خوش و خروش شوق را بکچختہ و رہنجن ارباب و جد و ذوق بہ بعیرہ سراسر
 خارج آہنک روزگار نموشی گزنیاد و مفضلہ روز مبعہ تباریح ہستیم توال الکل
 ۱۲ ہجری یک ہزار و دو صد و ہفتاد بود خاطر را از محن و مشاق
 تلاش و کوشش لفظ و مستی مناسب محل
 حاجات حاصل کردیدہ



نسخہ و پذیر شد جو نام
 خاطر جمع شد بفضل اگر
 سال تارخ حست آن ہر دم
 کذب گفت کرد و شاہ

اعلان واجب الايقان

این نقل از دوم کتاب نشان حیدر است حسب فرمایش سکنه رشت و ارسطو فطرت و انانیت فریدون شوکت قدر شناس اهل نیکوین حسن فرزند بهادر و دام اقباله حسن صحت و صفوت عبارت نظر حوصلا خود که بمطالعه آن بچکس را وقت نمیتد ترجم ساخت و نقول کتاب مذکور که از ویلوزنر و سروران اینجا رسیده است از مسوود و منشوس بعضی کاتبان تمهید مطالعه آن نسخه در حرم بلا اطلاع نقلش برداشتند و چنانکه صاف مفهوم نشد عبارت و دیگر تشبیه نوشتند و اشتباه اصل فقرات و نشین و استعارات گزین بسبب عدم دریافت اشارات متن و شایه قطع کرده اند لهذا آن نسخه بسبب این مبغیه سراپا غلط واقع شده امید از صاحبان و الا فطرت آنست که اگر کتاب مذکور بلا اشاره نقل سوم و چهارم و امثال که ازین رشم قسطیر خواهد رسید بدست شده باشد ازین کتاب صحت گنایزه مطالعه نمایند اگر معری از اشاره مذکور بود سر سر غلط انگاشته بمطالعه اش نکرانید منبه و کرمه و کاتب این کتاب را نیز باید که بعد از این عبارت هم بتبدیل القاب و اسم مکتوب الیه آخر آن به تحریر و آرد سند تمام نقل مذکور یکصد و دو صد و بیست و چهار بود و از دستخط خاص حاکم کتاب یعنی میرزا حسنعلی صاحب قبله کرمانی عفو غنه عفت ز نو به بود به

اگر پسندگان کاتب کجارت

بگو بگر سخت از دست زمانه

خاتمه الطبع

الحمد لله الذي جعل سبيل المتقين نصحا للمتأخرين واحصاه بالهدى يستبدل المسلمين الذي اعنى لواء الدين
 المتين الى يوم الدين صلوة الله تعالى عليه وعلى آله الطيبين الطاهرين ابا عبد الله محمد زو محمد بن حوشب
 خدمت گزین اہل فصاحت بلاغت اختر الزینید شیر حسن خاتمی سید احمد حسن صاحب امر و ہوی
 نجاست والاشرقت شاوران بحر فصاحت سباحان نھر بلاغت خواصان عمان کنایت اوقیان عمان
 رمز اشارت دست عرض راہنمای جنای قبولی راز میگردد اذ کہ و این ایام مبارک انجام کتاب خطاب جاو
 حالات خواقین جامع واقعات سلاطین سہن شجاعت قیصری منظر مبارزت صفدری اعین
نشان حیدر تصنیف انیف عالم کجا نہ تھی ہی ماہ ظہم الحمام سخن نقص علیک الحسن القمص
 انعام خطاب اسطو نفس کرد و اڑہ سخن و خیرانی محور علم سیر و اید خدانی سید شیر سید علی کرمانی کہ مرورش
 تازگی بخش روح و روان در ہر لفظش شجاعت انجیر دل و جان جوشش سبزہ خطان عاشق زار بر سواد شش
 چشمان سر سبز جان نثار ہر لفظش انزال لاله رخسان اعلیٰ بر ہر شش از قوس قزح بالاترنج کتابش بر
 علم شیدہ طرز بیانش زنگ ہر جہان پرانید و نظر ناظرش اکیسری سوز و دھاش اشک زنگینی درود و شش
 بہر جان خریدیش قمر کجاوار کردارش اعجاز بلاغت و فصاحتش زبان حال مدد انا انصح لکلم اذا اخذ
 اللوح القلم میدہد ایجاز عبارت و کثرت شعاریش کوس اعلان مملو عن الحکم متلو العربیم بیکہ برین
 اتمام و سعی مالاکلام و صرف کثیر تا جبران نشان سرا لطف و لسان منظر نقص سیم نشو و نما عظیم کتاب
 عبودیت و عا کر حمد و ثنا ہا ہر ای افادہ نشانی کتب سیر و تقنین علم حیرت اسلامی کاغذ و پاپوش و قلعہ
 صدق و حقیقت سحر سابق کلم جو لانی کلمیز ابرو و ششند و سبب مطبع خودی ن لفظ لکرم واقع لکرمی طبع و توفیق